ربیه دکم باکبر

بسم الله الرحمن الرحيم

مَلِيكٌ مَالِكٌ مَوْلَى الْمَوَالِي ۞ لَهُ وَصْفُ التَّكَبُّرِ وَالتَّعَالِي ۞

یعنی آن خدایی که پادشاه پادشاهانست و خداوند خداوندانست مر او را سزد وصف بزرگی و برتری پس غیر از الله تعالی کسی را نشاید که خود را بزرگتر و برتر از دیگری داند چنانچه پیغمبر فرموده است من تحوا مجری البولین کیف تکبّر یعنی هر که از دو راه بول آینده است چگونه تکبر کند نقلست از هر گناه و الله تعالی به بنده می بخشد اما گناه تکبر را نبخشد زیرا که تکبر صفت خدا است پس تکبر کردن با خدا برابر کردن باشد چنانچه آدم پیغمبر صلوات الله علیه نافرمانی کرد آمرزیده باشد و شیطان تکبر کرد و لعنت گرفتار گشت و بعضی گفته اند اِلٰهٌ مَالِكٌ مَوْلَى الْمَوَالِي پس معنی چنان کرده که آن خدای که معبود خلایق پادشاه خلایق خداوند خداوندان خلایق این بیت از ملحقات است

إِلٰهٌ لَا يُدَافِعُهُ عَنْ مُلْكٍ ۞ وَيَخْلُقُ مَا يَشَاءُ بِلَا مِثَالٍ ۞ جَلِيلٌ جَلَّ عَنْ شِبْهٍ وَمِثْلٍ ۞ عَزِيزٌ عَزَّ عَنْ عَيْبٍ وَحَالٍ ۞

يَقُولُ الْعَبْدُ فِي بَدْءِ الْأَمَالِي ۞ لِتَوْحِيدٍ بِنَظْمٍ كَاللَّآلِي ۞

بدء آغاز کردن را گویند امالی جمع املا است و آن بیان کردن را گویند و مراد از توحید علم توحید است و علم ایمان را نیز گویند لآل جمع لؤلؤ است و آن جواهر را گویند یعنی این بنده میگوید که مصنف این کتاب است و نام او امام محمد اوشی است در آغاز کردن بیان خویش از برای شناختن خدای تعالی و هم از برای شناختن چگونگی ایمان و عقاید اسلام نظمی را همچون در ناسفته

اِلٰهُ الْخَلْقِ مَوْلَانَا قَدِيمٌ ۞ وَمَوْصُوفٌ بِأَوْصَافِ الْكَمَالِ ۞

اله معبود را گویند خلق یعنی مخلوق است مولی مالک و یاور را گویند قدیم آنرا گویند که هستی او را هیچ ابتدا نیست و نبود کمال تمام را گویند یعنی خدای مخلوقات و

قدیم ۱۲۳

خداوند ما قدیم است تا اگر کسی گمان برد که خدا از کی باز خدا شده یا کسی گمان برد که پیش
از خدا دیگر چیزی باشد باین گمان کافر گردد زیرا که اگر خدای همیشه و قدیم نبودی پس او را
خدای دیگر پیدا کرده بودی و پیدا کرده شده لایق خدای نباشد و آن خدا است که صفت
کرده شده است بصفتهای کمال و کمال آنرا گویند که نقصان نداشته باشد چنانکه
زنده و دانا و بینا و شنوا صفات خدای اند اگر نقصان در صفات جایز بودی
پس خدای گاهی زنده بودی و گاهی مردی و گاه دانا بودی و گاهی نادان و این
گمان کفر است تا اگر کسی گوید که فلان را خدای فراموش کرد کافر گردد نعوذ بالله
زیرا که دانایی خدا را فراموشی نیست و این هم نیست که خدای گاهی شنود و گاهی
نشنود گاه ببیند و گاه نه بیند تا اگر در شبی تاریک مورچه سیاه بر سنگ سیاه
برود بصفت شنوای آواز پای او را بشنود و بصفت بینای مغز استخوان او را
ببیند مسئله باید دانست که چنانکه ذات او قدیم است صفتهای او نیز قدیم اند و از ده صفت
دانستن مسلمانان را ناچار است حیات و علم و قدرت و ارادت و سمع و بصر
و کلام و مشیت و بیچون و بیچگونه و بی عیب و بی نقصان هُوَ الْحَيُّ الْمُدَبِّرُ
لِكُلِّ الْحُجَجِ هُوَ الْحَقُّ الْمُقْتَدِرُ ذُو الْجَلَالِ حی زنده را گویند مدبر تدبیر کننده
گویند حق چیزی را گویند که باطل نباشد و حق راست را نیز گویند و حق خدای را هم گویند
مقتدر اندازه کننده را گویند و جلال بزرگی را بغیر کنایت زنده که تدبیر کننده هر کاری
است و آن خدا است که لایق خدا است و اندازه کننده همه چیزها است و خداوند
بزرگی است بغیر همه چیزها که شدند و یا می شوند همه را الله تعالی در ازل اندازه است که چنان
و چنین خواهد شد الحال ذره از آن کم و زیاده نمیشود مُرِيدُ الْخَيْرِ وَالشَّرِّ
الْقَبِيحِ وَلَكِنْ لَيْسَ يَرْضَى بِالْمُحَالِ مرید خواهنده را گویند خیر نیکی را و شر

بدی را گویند قبیح چیزی زشت را گویند رضا نیک پسندیدن چیزی را گویند محال چیزی را
گویند که هستی او روا نباشد و مراد از محال اینجا کفر و گناه است مانند گرد کفر و گناه
را بمحال زیرا که اگر مومن عاقل نقل تفکر بکند هرگز کفر و گناه نخواهد کرد پس ظاهر
شدن کفر و گناه از مومن حقایق محال است چون آنکه بغیر هر چه از نیکی و بدی از وجود
بنده پیدا شود و همه را الله تعالی در ازل خواسته بود که فلان بنده آن مقدار
نیکی خواهد کرد و آن مقدار بدی و این خواست ازل را ارادت میگویند و الحال نیز
نیز چنانکه بندگان در افعال خود خواهش دارند الله تعالی همچنان در افعال ایشان
خواهش دارد که این خواهش الله تعالی را مشیت گویند و خواهش بندگان اختیار میگویند
ولیکن الله تعالی به بدی بندگان راضی نیست پس نیکی بخواست و مشیت و برضای
وی است اما بدی بخواست و مشیت وی است ولیکن برضای وی نیست پس اگر نیکی
بکنند برضای خدای تعالی کرده باشند از آن جهت ثواب می یابد و اگر بدی بکنند خدای را
نارضا کرده باشند از آن جهت عذاب می یابد مسئله اگر کسی در وقت بدی کردن بگوید
که این را برضای خدای تعالی میکنم کافر گردد زیرا که خدای را به بدی راضی دانستن
خلاف مذهب سنت و جماعت است و خلاف مذهب سنت و جماعت رافضی باشد
قال علیه السلام من تخلف عن الجماعة قدر شبر فقد خلع ربقة
الاسلام گفت پیغمبر ما که یکی را از مذهب سنت و جماعت خلاف نماید پس تحقیق گلوبند
اسلام را از گردن خود بیرون آورده باشد مسئله هر چه پیغمبر علیه السلام کرده باشد
و یا گفته باشد بعد از پیغمبر علیه السلام هر چه یاران او گفته یا کرده باشند و بعد از آن
امامان دین بر آن رفته باشند آنرا مذهب سنت و جماعت گویند مسئله نباید گفت که
چون همه چیزها را الله تعالی در ازل اندازه کرده بود پس من الحال جهد و کوشش نکنم

زیرا

که این سخن مخالف مذهب سنت و جماعت است زیرا که اگرچه همه چیزها را در ازل اندازه کرده
بود اما الحال با بندگان را عقل و فکر و اختیار داده و با زام کرده هر که عقل و فکر بکند و
اختیار نیکی بکند ثواب خواهد یافت * صِفَاتُ اللهِ لَيْسَتْ عَيْنَ ذَاتٍ
وَلَا غَيْرًا سِوَاهُ ذَا انْفِصَالٍ * یعنی صفتهای خدای تعالی نه عین ذات اند
و نه غیر ذات اند که جدا باشد از ذات و صفتهای او آنست که زنده و دانا و شنوا
و بینا و گویا و ارادت و مشیت و غیر ذلک است این صفتهای از آن روی که در حساب
بسیار اند و ذات یکی است پس گوییم که غیر ذات اند اما از این روی که همه از یک ذات اند
و با ذات قدیم اند وجود علاحده ندارند پس عین ذات اند پس از این جهت نه عین
گویند و نه غیر از ذات مسئله آنچه بعضی عوام گویند که آسمانها و زمینها و آدمیان و جانوران
همه صفات خدای اند و یا فلان چیز مخلوق است صفت خداست با این سخن کافر گردند
زیرا که این چیزهای مخلوق خدا اند و تغیر و تبدیل می یابند و نو پیدا شده اند اما صفات
خدای تعالی قدیم اند و تغیر و تبدیل نمی یابند و نو پیدا شده اند * صِفَاتُ الذَّاتِ
وَالْأَفْعَالِ طُرًّا * قَدِيمَاتٌ مَصُونَاتُ الزَّوَالِ طرا همیشگی را گویند
مصونات نگاهداشته شده را گویند یعنی خدای را صفات ذاتیه است و صفات فعلیه
است هر همه قدیم اند و زوال ندارد صفات ذاتیه آنکه ذات او را بدان بستایند
چنانکه زنده و دانا بدان یاد کنند چنانکه خالق کننده خلق را گویند و رازق که دهنده
رزق را گویند و رب که پرورنده مخلوق را گویند و غیر ذلک پس نزدیک اهل سنت و
جماعت همه صفات ذاتیه قدیم اند و همه صفات فعلیه اما بعضی گمراهان میگویند
که خدای تعالی چون خلق را پیدا نکرده باشد صفت خالق او را نبود و این یقین کفر تمام است
زیرا که قدیم را نو پیدا گفتن کفر بود پس صفات فعلیه قدیم اند بدلیل آنکه اگر کسی آنگاه یا

دانسته باشد اگرچه آهنگری نکند او را آهنگری گویند ۰ لَیْسَ مِثْلَهُ شَیْئًا لَا کَ
شَیْئًا ۰ وَکَانَ مِنْ جِهَاتِ السِّتِّ خَالٍ شیٔ چیز را گویند چیز آنرا
گویند که هست و ثابت باشد وجود او و ذات وجود را گویند و جهات ست جهتهای
شش گانه را گویند چنانکه بالای و پایان و پیش و پس و راست و چپا یعنی خدای را
چیز گفتن روا ست و ذات گفتن نیز روا ست زیرا که چیز آنرا گویند که هست باشد
اگر خدای را چیز نگویم پس نیست باشد و ذات وجود را گویند خدایرا وجود هست
اما وجود او را در شش جهت جای نه داشت چنانکه بالا و پایان و پیش و پس
و راست و چپا بدلیل آنکه اگر خدای بالا بودی کار زمین ها ویران شدی و اگر
در زمین بودی کار آسمانها ویران شدی چنانکه در دنیا هر چند در دنیا پادشاه
عظیم باشند همان حد و حدود که باو نزدیک اند آبادان می باشد و آنچه از و دور اند
خلل می یابند یلک ویران میشود مطلب خدای تعالی در شش جهت نیست همچنان
در چیز هم نیست بدلیل آنکه آنچه در چیز باشد عاجز باشد و عاجز خدای را نشاید
تا اگر کسی خدای را در چیز داند کافر گردد ۰ وَلَیْسَ الْاِسْمُ غَیْرًا لِلْمُسَمّٰی
لَدَا اَهْلِ الْبَصِیْرَةِ خَیْرِ آلٍ ۰ اسم نام را گویند و مسمی نامیده شده را
گویند اهل کسان را گویند و نیز کسان سرای مرد را گویند و نیز اولاد مرد را گویند و
آل نیز معنی اهل آمده و آل پیران کیلئے نیز گویند و بصیر بینای را گویند یعنی نام غیر از
نامیده شده نیست نزدیک اهل بینش که بهترین مردمان اند یعنی اهل سنت و جماعته
چنانکه نام است مر وجود خدایرا این نام نه عین وجود است نه غیر از وجود بدلیل آنکه
اگر غیر از وجود بودی پس ایمان آوریم باالله مسلمان میشود و اگر این نام عین وجود
میشود پس ایمان باین نام بودی بوجود الله تعالی نبودی پس مسلمان نشودی اما

چون کافر بگوید ایمان آوردم بالله مسلمان میشود پس معلوم شد که این نام عین وجود است
بدلیل دیگر غیر از وجود است چنانکه اگر کسی الله بر زبان راند و یا بر کاغذ نویسد وجود
الله تعالی همانجا مقید نگردد پس نام را نه عین نامیده شده توان گفت و نه غیر از
نامیده شده این بطور ابو شکور سلمی است اما بطور مصنف اما لی نام عین نامیده شده
است پس آنچه بر زبان رود آن نامیدن باشد و نام آنچه بر کاغذ نوشته شود آن
حروف دلالت کننده باشد بر نام نه نام ❊ وَمَا اِنْ جَوْهَرًا رَبِّيْ وَجِسْمًا
وَلَا کُلًّا وَبَعْضًا ذُوْ اشْتِمَالٍ جوهر اصل را گویند و نیز جزو ریزه را گویند
که از یکی دو نیم نشود و رب نام خداست و نیز رب مالک را میگویند و نیز بهتر را میگویند
جسم آنرا میگویند که پیوند کرده شده باشد از دو ریزه و یا از ریزها بسیار و کل آنرا
گویند که ریزها و پارچها در رشته باشد و بعض آنرا گویند که کل نباشد و یا آنچه از کل
جدا شده باشد یعنی نیست پروردگار ما اصل چیزها چنانکه همه چیزها از وجود او
جدا شده باشند تا اگر کسی گوید که ما از خدا و جود جدا شده ایم و از و جدا شده ایم
کافر گردد و چنانچه بعضی عوام گویند که نور محمد از نور خدای جدا شده است باین
یقین کافر میگردند زیرا آنکه هر چه از دو چیز جدا شود آن چیز نقصان پذیرفته
باشد و نقصان پذیر خدائی نباشد و همچنین نیست پروردگار ما ریزه چنانچه
بعضی گمراهان میگویند که در ما ریزه خداست کافر گردد زیرا آنکه آنچه ریزه ریزه شود
آن چیز نقصان داشته باشد و آنچه نقصان دارد خدا نباشد و همچنین نیست
پروردگار ما جسم چنانکه بعضی گمراهان میگویند که تمام عالم از ریزها پیدا شده
پس آن ریزها خدای باشد باین یقین کافر گردند و این گمراهان نه دانند که ریزها را
کسی دیگر جمع کرده و جسم ساخته و یا خود جمع آمده اند اگر گویند که کسی دیگر جمع آورده

وجسم ساخته و یا خود جمع آمده اند اگر گویند که کسی دیگر جمع آورده پس آنکس خدای
باشد و این ذره‌ها مخلوقات آن خدا باشد و اگر گویند که آن ذره‌ها خود جمع آمده اند
وجسم شده اند این محال است زیرا که در عقل هیچ عاقل نگنجد و هیچ کودک نادان
باور نکند که کارها بکار درست آید چنانچه کشتی بی استاد درست نمی آید و کوزه بی کلالی
تمام نمیگردد و شمشیر بی آهنگر درست نمی آید اگر چه چوبهای و تخته‌های موجود باشد
و یا خاک خمیر کرده موجود باشد و یا آهن فولاد موجود باشند و دلیل دیگر آنکه نیز این
گمراهان فکر و اندیشه نکنند که چون این ذره‌ها از جای خود تغیر می یابند و جسم میشود
و جسم باز زوال می یابد و جسم عیبناک می باشد پس خدای نباشد بلکه خدا آنست
که این ذره‌ها را از جای خود تغیر داده و جسم ساخته و باز جسم را زوال میدهد و
همچنین نیست پروردگار ما عین همه چیزها چنانچه بعضی گمراهان میگویند که این همه چیزها
از خدا اند یا عین یقین کافر گردند زیرا که این چیزها زوال دارند و آنکه زوال دارند
خدا نباشد همچنین نیست خدا تعالی چون این عالم که در چیزها دیگر در آمده باشد چنانچه
بعضی گمراهان میگویند خدای تعالی در عالم همچون نم در گیاه در آمده است باین
یقین کافر شوند زیرا که خدای را نه بیرون عالم توان گفت و نه اندرون عالم
این هر دو لفظ کفر باشد زیرا که جائی را بخدای اشارت کردن کفر باشد بلکه همین
مقدار می باید گفت که چون هیچ نبود از عرش و کرسی و آسمانها و زمینها و آدمی
و پری و خدای بود و جای نداشت و در چیزی نبود و بر چیزی نبود پس الحال
نیز همچنان بی جای و بی مکان است و در چیزی نیست و بر چیزی نیست زیرا که
اگر او را جای بودی پس محتاج بودی محتاج خدای را نشاید آنچه بعضی گمراهان
میگویند که ارواح خدا است کافر میگردند زیرا که ارواح مخلوقات نورانی است

البد

که سبب مر حیات قالب است و در قالب نیست و خدای در چیز بند نشود و دلیل دیگر آنکه
ارواحها بسیار اند چنانکه قالبها اگر ارواح خدای بودی پس خدایان بسیار
بودی این گمراهان هم میگویند که خدای یکی است پس ارواحها خدا چگونه باشند آنکه
کم عقل این گمراهان که ارواحها را خدای گویند پس ارواح خدای نیست بلکه
مخلوقات است که سبب مر حیات قالب را چنانکه در شبی تاریک چراغ سبب است
مر روشنائی خانه را و ارواحها را حیات دیگر نیست بلکه او خود حیات است
چنانکه آتش چراغ سبب روشنائی خانه است نگویند که آتش که روشن است متن
ولا عرض ولا هو صورة ما تعالی الله عما في الخيال عرض
چیزی را گویند که قائم بخود نباشد بلکه قائم بغیر باشد چنانکه رنگ و بوی و مزه که وجود
علیحده ندارند بلکه در وجود دیگر یافته می آیند پس الله تعالی عرض نیست که قائم
بغیر باشد و او را وجود علیحده نباشد و در هستی خویش محتاج بدیگر باشد بلکه الله
تعالی را صورت نیست چنانکه او را سر و پای و روی و پشت و دست باشد بدلیل دیگر
آنکه اگر او را صورت بودی او را جهت بودی و خدای را جهت نیست و دلیل دیگر آنکه صورت را
صورت کننده می باید پس خدای را خدای دیگر نیست که صورت او را صورت بسته
باشد و دلیل دیگر آنکه صورت محدود باشد و خدای را محدود نیست و نیز محدود را حد
کننده می باید پس خدای تعالی را حد کننده دیگر نیست هر که غیر از خدای تعالی خدای
دیگر روا دارد کافر گردد پس آنچه بعضی گمراهان میگویند که خدا همچو پسر است و یا
همچو دختر صاحب جمال و یا همچون پس همچو نیک روی است و یا همچو یار است باین
سخن کافر گردد زیرا که خدای را صورت نیست و این چیزها را صورت است و همچنین باید
دانست که هر چه خیال و فکر آدمی چیزی کند که خدای تعالی چنان و چنین باشد آن

ما ان صورة ارقى انها ذو عرض
تعالى الله عما في الخيال

خیال بر غلط افتاده باشد و آنچه در فکر در آید آن خدا نباشد بلکه خدا تعالی آن باشد
که آن نوع خیال را در دل تو پیدا میکند و خدا تعالی از آن وهم و خیال برتر باشد
چنانکه فکر و فهم و عقل هیچ عاقل بجای او نرسد پس همین مقدار میتوان
اعتقاد کرد که خدا تعالی هست که این چیزها را پیدا میکند اما بفکر و چگونگی او مشغول
نباید شد که این قول شافعی است و تا قفه ما خرج من مسلمین و تا کیست بگرگ
نکیست بنحن که بسیار مردم درین فکر کافر شده اند و این ملحقات است بب
وَمَا الْقُرْآنُ مَخْلُوقًا تَعَالَى كَلَامُ الرَّبِّ عَنْ جِنْسِ الْمَقَالِ
و آن رب خدای را گویند آنکه قائم بذات اوست و کلام گفتن را گویند جنس حقیقه
چیزی را گویند مقال در علم صرف صیغه مصدر است بمعنی قول یعنی گفتن را گویند
آنکه بحرف و آواز باشد یعنی قرآن مخلوق نیست بلکه کلام خدا تعالی است و از
جنس گفتن مخلوقات برتر است و مخلوق از آن نیست که سخن خدای تعالی
و سخن او صفت اوست و صفت او مخلوق نباشد بلکه قدیم می باشد و نیز سخن او
بحرف و آواز گفته نشده است زیرا که حرف و آواز دهن و زبان می باشد
و خدای را دهن و زبان نمی باشد زیرا که خدای تعالی گویا است بی زبان و بینا است
بی چشم و شنوا است بی گوش اگر او را زبان و دهن و گوش و چشم بودی او را
صورت بودی و اگر او را صورت بود صورت او را کسی دیگر صورت بسته بودی
و این کمان کفر تمام است بب جَمِيعُ الْعِلْمِ فِي الْقُرْآنِ لَكِنْ
تَقَاصَرَ عَنْهُ أَفْهَامُ الرِّجَالِ یعنی جمله علم اولین و آخرین که بر انبیا
نازل شده همه در قرآن است از روی معنی لیکن فهم مردان در یافتن آن کوتاه است
پس از ینجا معلوم میشود که هرچه پیغمبر علیه السلام گفته و کرده هم موافق قرآن است

ازانجا

انانکه بعد از اصحاب رسول علیه السلام بمعنی قران قران امامان خوب فهم می برند
وهم ازینجا است که کسی که از گفته پیغمبر علیه السلام و یا از گفته او و اصحاب او و از گفته
امامان دیگر منکر شود کافر گردد زیرا که ایشان هرچه گفته و کرده موافق قران
گفته و کرده و بعد از ان امامان دین و دین زمان اگر کسی معنی قران را از خود
بیان کند کافر گردد قال علیه السلام من فسر القران برأیه فقد کفر از انکه
از امامان دین هیچ معنی قران باقی نمانده حالانکه ازان میکند این بیت از انه
ملحقات ملحقات است بیت ورب العرش فوق العرش لکن
بلا وصف التمکن والتعالی رب مالک را گویند و گویند عرش تخته است
از نور و بعضی گفته اند از یاقوت سرخ است یعنی خدای عرش را بالاء عرش گفتن
روا است بدان معنی که قادر است و غالب است بر عرش و بر همه مخلوقات و نیست
و هستی هرچه خواهد و هر جا که خواهد بکند باین معنی بالاء عرش است یعنی غالب است
و بر در مثل آمده است که فلان شخص بالاء آن شخص است یعنی در مرتبه و حکم نه آنکه
این شخص بالائی آن شخص است اگر کسی گمان برد که خدای تعالی بذات خویش
بالاء عرش است کافر گردد بدلیل آنکه عرش مخلوق است و خالق محتاج مخلوق
نمی باشد و دلیل دیگر آنکه اگر او بر عرش بودی او را جهت بودی و اگر او را جهت
بودی او را صورت بودی و این گمانها کفر تمام اند بعضی حکما میگویند که هرچه
در زیر عرش پیدا میگردد از مخلوقات آن پیدا گردن از عرش می باشد و جماعت
برانند که عرش را نیز الله تعالی بر عرش غالب است پس بر مخلوقات دیگر نیز غالب است
و مخلوقات را نیز آفریده است بیت وما التشبیه للرحمن وجها
فصن عن ذاک اصناف الاهالی تشبیه مانند کردن را گویند صن قسم لا

کویند اکهال جمع اهل است کسان را کویند یعنی مر خدای را مانند نیست هیچ نوعی از
نوعها پس نکاه دار ای ازین کمان اهل و عیال خود را چنانچه میکویند که همچو آدمی
است و یا همچون پسر ما است و یا همچون یار ما است این سخن کافر کوید زیرانکه
خدای را مانند نیست از آنکه او را صورت نیست و چون او را صورت نیست پس مانند
او از کجا باشد و هر که خدای را صورت داند کافر کردد و چون اهلها متفاوت اند
از آن لفظ جمع آورد پس معنی خانه خیلخانه خود را ازین کمان نکاهدارد و خیلخانه او کسان
آویند وَمَا يَخْفَى عَلَى الدَّيَّانِ وَقْتٌ وَأَحْوَالٌ وَأَزْمَانُ الْمِحَالِ
معنی کذشتن را کویند و یا آن صفت خدا تعالی است بمعنی جزا دهنده و حال آن باشد
که شخصی کاهی بیک صفت شود و کاهی دیکر صفت و مراد از محال اینجا تقدیر است
یعنی بر خدا تعالی وقت کذران نیست و حالتهای کذران نیست و زمانهای کذران
نیست بهیچ تقدیر چنانکه بر ما صباح میشود و نیمروز میشود و نماز پیشین میشود و
بیکاه میشود و بر ما سال میکذرد و ماه میکذرد و زمانه میکذرد پس بر خدا تعالی
این چنین چیزها نمیکذرد نباید کفت که خدای را چند سال شده و یا چند ماه باشد
و یا بر خدای صباح شد و یا بیکاه شد زیرا که خدای تعالی کرداننده این وقتها است
و زمانها است نه آنکه بر وی میکذرد و بر وی بکردد و اکر بر وی بکشتی پس بغیر از خدای
کرداننده دیکر بودی تا زمانها را بر وی کردانیدی و این کمانها کفر تمام است
وَمُسْتَغْنِيٌ إِلٰهٌ عَنْ نِسَاءٍ وَأَوْلَادٍ وَأَكْفَاءِ رِجَالِ
مستغنی ناحتاج را کویند اله معبود را کویند نساء زنان را کویند اولاد فرزندان را
رجال مردان را کویند یعنی الله تعالی محتاج بر زن نیست و محتاج فرزند دختر نیست و فرزند
پسر نیز نیست تا اکر کسی کوید که ما فرزندان خدائیم کافر کردد چنانچه الله تعالی فرموده است

لم يلد ولم يولد يعني هيچكس از وي نزاد و او از كسي زاده نشده زيرا كه اگر او را زن
بودي و فرزندان بودي او را صورت بودي و گفته ايم هر كه خداي را صورت داند
كافر گردد و نيز اگر او را زن بودي پس محتاج زن بودي و محتاج خدائي را نشايد

كذا عن كل ذي عون ونصر ... تفرد ذو الجلال والتعالي

تفرد اينجا بمعني پاك است جلاله عظمت را گويند تعالي برتري و بزرگي را گويند يعني تنها بي
خداي محتاج نيست يار و وزير را و پاك است از احتياج يار و بايستگان و آن خداي
خداوند بزرگي و برتري است يعني الله تعالي برتر همه چيزها است پس از و برتر چيزي نيست
كار و باري خواهد والله اعلم **يميت الخلق طراً ثم يحيي ... فيجزيهم على وفق الخصال**
يميت مردن را گويند احيا زنده گردانيدن را گويند وفق موافقت را
گويند يعني الله تعالي ميراند مخلوقات را همچنين بعده زنده ميكند جمله آن مخلوقات را در روز
قيامت تا كه مگس نيز زنده خواهد شد پس از زنده كردن جزا ميدهد مخلوقات را برابر عملهاي
ايشان نيك باشند جزاي نيك خواهد يافت و اگر عمل بد كرده باشند جزاي بد خواهند يافت
پس هر كه بعد از مردن زنده شدن را منكر شود كافر گردد

لأهل الخير جنات ونعمى ... وللكفار إدراك النكال

اهل خير نيكان را گويند و اينجا مراد از نيكبختان است يعني اهل ايمان باشند جنات
باغها را گويند نعمى انعام كرده شده را گويند و ادراك پيوستن را گويند و نكال عذابهاي گران
و سخت را گويند يعني مر اهل ايمان را بهشتها و نعمتها باشند كه صفت ايشان در دنيا
كرده نخواهد شد از انكه اگرچه مثال بعضي نعمتهاي بهشت در دنيا هست اما مثال رنگ
و بوي و مزه حقيقي ايشان در دنيا نيامده است چنانچه پيغمبر عليه السلام فرموده است
آبي همچون اسپان بهشت را تمام دنيا از مشرق تا مغرب بقيمت رنگ و بوي و مزه آن

نمی رسد و مرکافرانرا عذابها درد ناک و بندهای گران و سخت در دوزخ

باشد چنان چه پیغامبر علیه السلام فرموده است که اگر این آتش را در دوزخ

دوزخیان یابند در میان این آتش خراب خواهند کرد یَرَاهُ الْمُؤْمِنُونَ

بِغَيْرِ كَيْفٍ وَلَا ضَرْبِ مِثَالٍ رویت نظر کردن بچشم را گویند

مومن کسی را گویند که بزبان اقرار کند و بدل باور کند که آنچه محمد رسول الله

از نزد حق تعالی آورده همه حق است و راست کیف چگونگی را گویند او را که

پیوستن را گویند و مراد از او آنک اینجا و بدن را گویند که حد و حدود و جوانب

و اطراف دیده شده را در یابند و ضرب نوع را گویند و مثال نظیر را گویند

یعنی مومنان چون در بهشت در آیند بعده دیدار الله سبحانه تعالی را خواهند

دید همگی مومنان خواه مرد خواه زن خواه بنده اما بی مثال و بی مانند و بی شکل

و بی نظیر خواهند دید چنانکه الحال بمثال و بمانند و بی شبه و بی مانند شناخته اند اما آنکه

الحال خدای را مثال و مانند و نظیر میدانند و دیدن یقین دارند اینها را دیدار نصیب نباشد

بلکه در دوزخ باشند فَيَنْسَوْنَ النَّعِيمَ إِذَا رَأَوْهُ فَيَا خُسْرَانَ أَهْلِ

الْاِعْتِزَالِ نسیان فراموش را گویند نعیم چیزی را گویند که نفس آدمی

را لذت باید خسران زیان را گویند اعتزال یک گوشه شدن را گویند

معتزله را از آن معتزله گویند که از اهل سنت و جماعت یک گوشه شده اند

یعنی چون مومنان دیدار الله تعالی بینند چنان در لذت دیدار مشغول

گردند که جمله نعمتهای بهشت را فراموش کنند درینجا اشارت است بر آنکه

چون مومن دیدار او را ببیند دران زمان بیهوش شوند حور و قصور و

براق وغیره الک همه نعمتهای بهشت را فراموش کنند اما خود را فراموش

نکنند

نکنند بلکه چنان دانند که ما آن مومنان تم که ایشه تعالی در دنیا بی شبه
و بی نظیر شناخته بودیم الحال هم چنان بی شبه و بی نظیر ببینیم که هیچ شک در
دیدن دیدار نمانده و آنچه گفت ای زیان زده کان اهل اعتزال اشارت است بدانکه
اهل اعتزال را دیدار نباشد پس زیان زدکان باشند در آن روز بلکه کافر هم در
دوزخ باشند زیرا که دیدار را منکر بودند در روز قیامت = وَمَا اِنْ فِعْلُ

اَلْاَصْلَحْ ذُوْ افْتِرَاضٍ عَلَى الْهَادِي الْمُقَدَّسِ ذِي التَّعَالِي

اصلح یعنی صلاح آمده و صلاح مستقیم آمدن شخص را گویند بر چیزی که او را سود باشد فرض
اینجا یعنی واجب آمده هادی راه نماینده را گویند تعالی یعنی برتر آمده یعنی نیست نیکو کار
کردانیدن فرض و واجب بر الله تعالی که راه نماست و خداوند برتری است پس آنچه بعضی
عوام میگویند که چرا مارا الله تعالی نیکو کار نمیکرداند و براه راست ثابت نمیدارد و این
گمان ایشان باطل است زیرا که الله تعالی مقدار فضل و کرم بر بنده گان کرده که راه
راست نمایان نمود که پیغمبران و کتابها فرستاده و نیکی بر فدای آن لازم نیست
که مردم را براه راست ثابت دارد نیکی و بدی اختیار بنده سپرده تا هر چه خواهد بکند و نیز
الله تعالی بفضل خویش نیکی و بدی را روشن کرده و بنده محل [illegible] کرده ساخته

وَفَرْضٌ لَازِمٌ تَصْدِيقُ رُسُلٍ وَاَمْلَاكٍ كِرَامٍ بِالتَّوَالِي =

تصدیق اعتقاد و قبول کردن را گویند و رسل بسیار پیغمبران را گویند و رسول آنرا گویند
که جبرائیل برو کتاب از جانب الله تعالی آورده باشد و مراد مرسل اینجا همه پیغمبران است
خواه نبی باشد خواه رسول نبی آنرا گویند که از جانب الله تعالی برو کتاب نیامده باشد
و املاک فرشتگان را گویند کرام عزیزتر و بهتر را گویند توالی اگر تا خوانند مراد از پی در پی
باشد توالی را اگر بنون خوانند مراد از نوعطا باشد یعنی بخشش یعنی فرض است و لازم است

حق دانستن جمله پیغمبران اگر شخصی از پیغمبری منکر شود کافر گردد و نیز فرض است و لازم
راست گو دانستن همه پیغمبران را آنچه گفته اند و کرده اند همه حق است و راست است
و نیز قبول کردن احکام پیغمبران فرض است تا اگر کسی سخن یک پیغمبر را منکر شود کافر
گردد حساب پیغمبران روشن نشده است که چند بوده است بعضی گویند یک لک و
بیست چهار هزار بوده اند و بعضی گویند دو لک بوده اند اما صحیح آنست که حساب ایشان
معلوم نشده پس در وقت ایمان آوردن بگویند ایمان آوردیم همه پیغمبران چنانکه
حساب کتابها که از جانب الله تعالی آمده اند نیز معلوم نشده است پس در زبان ایمان
آوردن بگویند ایمان آوردیم همه کتابها که از جانب الله تعالی آمده اند و همچنین فرض است
و لازم است حق دانستن جمله فرشتگان بزرگان که بزرگی ایشان بی درپی است
یعنی یکی بالای دیگر است در مرتبه چنانکه جبرائیل صلوات الله افضل ترین از ملایک دیگر
بعد از آن فرشتگان دیگر را فضیلت است اگر سوال کنند معنی چنان کرده که بزرگی
فرشتگان بسبب عطا و بخشش خدای تعالی است یعنی الله تعالی بر ایشان فضل کرده و
ایشان را بزرگ گردانیده زیرا که ایشان هیچ گاه از فرمان الله تعالی خلاف نمیکنند
همچنین باید دانست که هر چه فرشتگان از نزد الله تعالی بر پیغمبران آورده است
حق و راست است و باید دانست که هیچ فرشته را در کار خود غلط نشده چنانکه بعض
روافض جبرائیل را بغلط نسبت میکنند و بعضی مهتر عزرائیل را بغلط نسبت میکنند
که از عزرائیل غلط باشد و روح فلان قبض کرد بدین سخن کافر می شوند زیرا که فرشتگان
چون بامر الله تعالی می آیند غلط نمی شوند دشمن دانستن فرشتگان کفر باشد تا
اگر کسی گوید دیدار فلان بر من چون دیدار عزرائیل است کافر گردد زیرا که عزرائیل فرشته
مقرب است و بامر الله تعالی می آید نقل است که چون خیلخانه مرده گریه و ناله بسیار میکنند

وخاک بر سر اندازند و گریبان پاره میکنند مهتر عزرائیل را میگویند اگر بر من غضب
میکنند من بامر خود نمی آیم بلکه بامر الله تعالی می آیم اگر بر خدای غضب میکنند پس کافر
گردد نعوذ بالله من ذلک وَخَتْمُ الرُّسُلِ بِالصَّدْرِ الْمُعَلّٰی نَبِیٌّ
هَاشِمِیٌّ ذُوْ جَمَالٍ خاتم آخرین را گویند صدر اول را گویند معلی بهتر را
گویند که وحی بر او نازل شده باشد هاشم نام جد رسول الله صلی الله علیه و سلم است یعنی آخرین
پیغمبران از روی ظهور در دنیا یا آنکه اول ایشان از مرتبه آن پیغمبران است
که از اولاد هاشمی است و خداوند جمال است و آن محمد آخر زمان است صلی الله علیه و سلم
که بعد از وی دعوی پیغمبری روا نیست تا اگر کسی بعد از محمد آخر زمان خود را پیغمبر گوید
کافر گردد اگر دیگری پیغمبری او را قبول کند او نیز کافر گردد و اگر شخص دیگر در کافر
شدن این کس شک کند او نیز کافر شود زیرا که او یقین ندارد که محمد ختم پیغمبران است
اینجا صدر آنرا گویند که از روی مرتبه برترین مردم باشد پس معنی چنان باشد
که ختم پیغمبران بزرگترین ایشان محمد آخر زمان است صلی الله علیه و سلم پس
چون افضل ترین پیغمبران است بعد از وی دعوی پیغمبری کفر باشد از آنکه هیچ پیغمبر را
طاقت آن نبود که بعد از وی دعوی پیغمبری کردی تا که دین و شریعت او را منسوخ کردی
تا که چون دور آخر شود مهتر عیسی صلوات الله علیه از آسمان فرود آید کار بشریعت
محمد آخر زمان کند و همچون عالمی از علمای امت محمد باشد پس ای عزیز چون
خلاف محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم مهتر عیسی صلوات الله علیه جایز نباشد هر که
درین زمان خلاف روا داند کافر گردد اِمَامُ الْاَنْبِیَاءِ بِلَا خِلَافٍ
وَتَاجُ الْاَصْفِیَاءِ بِلَا اخْتِلَالٍ امام آنرا گویند که مردم بدو اقتدا کنند
اختلاف خلاف را گویند اصفیاء برگزیدگان را گویند اختلال خلل را گویند یعنی

محمد آخر زمان پیشوای پیغمبرانست بی خلاف یعنی چنانکه انبیاء پیشوای دیگر مردم اند
او پیشوای انبیاست و تاج برگزیدگان است یعنی هیچ نه ولی بمرتبه او رسد
نه نبی از آنکه هم ولی پیروی کننده وی و هم نبی وَبَاقٍ شَرْعُهُ فِي كُلِّ
وَقْتٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ عَلَى ارْتِحَالِ و باقی آنرا گویند که زمانه دراز ثابت
بماند ارتحال رفتن یا شدن از زندگی بمردن یعنی شریعت پاک محمدی باقی خواهد بود در
هر وقتی از اوقات تا روز قیامت زیرا که پیغمبران دیگر منسوخ شدند اما شریعت پاک
محمدی منسوخ نخواهد شد و همچنین هر که در دنیا پیدا شود تا بوقت مردن برو فرض است که کار
بشریعت محمد صلی الله علیه وسلم کنند تا اگر کسی گوید که ما از اهل طریقتیم بشریعت کار نداریم
کافر گردد زیرا که بغیر از شریعت محمد آخر زمان راهی دیگر نیست که بنده بدان راه مقبول
بدرگاه حق گردد و نیز اگر شخصی گوید که ما بشریعت میرویم و شخصی دیگر گوید که ما برسم
روش خود میرویم کافر گردد زیرا که هر که از شریعت محمد روی گردانیده باشد
کافر گردد زیرا که عادت کافرانست که برسم خود میروند و مسلمان آنست که بشریعت
محمد برود صلی الله علیه وسلم وَحَقٌّ أَمْرُ مِعْرَاجٍ وَصِدْقٌ وَفِيهِ
النَّصُّ أَخْبَارٍ عَوَالِ حق آنرا گویند که باطل نباشد و مراد از حق اینجا ثابت
معراج نردبان گویند صدق راست را گویند و نص پیدا و روا گویند عوال بلند را
گویند یعنی [illegible] و حق باید دانست معراج رسول صلی الله علیه وسلم زیرا که درین
ثبوت [illegible] احادیث بسیار مشهور از پیغمبر علیه السلام روایت کرده شده پس معراج رسول
به بیداری بود نه بخواب [illegible] بود نه بروح تا هر که از معراج رسول الله صلی الله علیه وسلم
منکر شود کافر گردد بعضی عوام گمان برند که خدای تعالی بالا بودی محمد را
شب معراج بالا بردی پس این گمان ایشان کفر است زیرا که خدای تعالی را جهت نیست

اما فرادند

اما خداوند را هشتاد هزار عالم است و محمد را در آن بالا برده و همه بالا و پایین و روز جمیع
اطراف هشتاد هزار عالم گردانیده بود و او را بکسانی هشتاد هزار عالم نمود که محمد
آخر زمان همین است در جمله جوانب عالمها را دید و نمود که تا او را نیز معلوم شود
ازین معنی بالا برده بود نه آنکه خدای تعالی بذات خود بالا بود   معراج اول
صلی الله علیه وسلم را حق باید دانست از زمین بر آسمان هفتم بر آمده بود و از آن
بالا عرش رسیده بود ایضاً از آن جهت محمد را بالا برده تا فضیلت او بر مهتر موسی علیه السلم
ثابت کرده زیرا که مهتر موسی را معراج بر کوه طور بود محمد آخر زمان را بر آسمان بود
وَإِنَّ الأَنْبِيَاءَ لَفِي أَمَانٍ   مِنَ العِصْيَانِ عَمْدًا وَالعِزَالِ
امان آنرا گویند که او در اتر بی تباشد و ایضاً امان آنرا گویند که در کار او خلل پیدا نشود
و عصیان گناه را گویند عمداً قصد را گویند العزال منع کردن را گویند یعنی بدرستی
که همه پیغمبران در امان بودند از گناه صغیره و کبیره و هرگز بقصد گناه نکرده بودند
همچنین در امان بودند پیغمبران از زوال زوال نبود یعنی هیچ گاهی از مرتبه پیغمبر
بیرون نرفته بودند و از پیغمبری منع نشده بودند   پیغمبران بقصد گناه نکرده بودند
ولیکن گاهی پیغمبران بغیر قصد در گناهان صغیره می افتادند چنانکه او بنده در راه رود
بغیر قصد او پای بلغزد پس آنرا زلت گویند و آنرا گناه نگویند بلکه آنرا حکمت غامضه
ای مخفیه الله تعالی نیز گویند زیرا که حکمت الهی بر آن رفته بود که آن کار البته خواهد شد
و در حقیقت آن کار جائز بودی انبیا از مرتبه پیغمبر بیرون نمی روند اما اولیا سبب
گناه کبیره از ولایت بیرون میروند   وَمَا كَانَتْ نَبِيٌّ قَطُّ أُنْثَى
وَلَا عَبْدٌ وَشَخْصٌ ذُو افْتِعَالِ   انثی ماده را گویند یعنی هیچ زن پیغمبر
نشده بود زیرا که پیغمبران را لازم است که در میان مردمان آشکارا نشینند و زن

حق را بیان کنند اما زن را لازم است که بی اذن شوهر از خانه بیرون نیاید و اگر
بی اذن شوهر بیرون آید پس باید که در میان مردمان آشکارا نه نشیند و نه روی
خود را بمردم نماید بلکه آواز هم بلند نکند که شخصی بیگانه آواز او را شنود چنانچه
نظر کردن بر زن بیگانه ناروا است شنیدن نا روا است مگر ضرورت باشد پس معلوم
شد که زن پیغمبر نشده بود و همچنین هیچ پیغمبر غلام کسی نبود زیرا که همه پیغمبران
افضل ترین خلایق بودند هم صورت و هم در سیرت پس اگر غلام شدی آن پیغمبر
کمترین خلایق بودی و همچنین هیچ شخصی دروغگوی پیغمبر نشده بود و نه هیچ پیغمبر دروغ
گفته بود نه دروغ دنیاوی و نه دروغ دینی زیرا که دروغ گفتن گناه کبیره است
و پیغمبران علیهم السلام گناه صغیره هم نکرده بود و آنچه بعضی عوام گویند که در فرید و
مر وقت پیغمبر علیه السلام دروغ گفته بود با این سخن کافر شوند
وَذُو الْقَرْنَيْنِ لَمْ يُعْرَفْ نَبِيًّا كَذَا لُقْمَانُ فَاحْذَرْ عَنْ جِدَالِ
ذو القرنین سلطان سکندر را گویند و نام پدر او فیلقوس بود و قرن شاخ را گویند یعنی سلطان
سکندر خداوند دو شاخ بود و مراد از دو شاخ آفتاب مشرق و مغرب مسلمانان
تمام زمین را بادشاهی کرده بودند یکی سلطان سکندر دوم مهتر سلیمان و دو کافران
یکی نمرود دوم بخت نصر و لقمان حکیم بود در بنی اسرائیل نام پدر او باعورا بود
و لقمان خواهرزاده ایوب پیغمبر بود و پیغمبری سلطان سکندر ذو القرنین ما را معلوم
نشده و همچنین پیغمبری لقمان حکیم نیز ما را معلوم نشده پس احتراز باید درین هر دو مسئله
از جدال یعنی از خصومت نیز هیچ کسی را روایت که ایشان را پیغمبران و یا اولیا گویند
تا اگر شخصی نام ایشان را شنود رحمة الله علیهم نگوید زیرا که این دعا است مراد اولیا را
پس شاید که اولیا باشند پیغمبران باشند و پیغمبران را رحمة الله گفتن روا نیست

بلکه

بلکه بعضی گفته اند که کراهت و همچنین چون نام ایشان شنود درود هم نفرستد زیرا که
نشاید که بغیر از پیغمبران نباشند و غیر پیغمبر را درود فرستادن روا نیست یا داری بعضی روایت
کفر گفته اند در تغییر برای آورده که درود فرستادن برآل بجز از علامت روافض است چنانکه
نام نبیند شنوند بگویند اللهم صل علی محمد و علی آل محمد این از علامت روافض است
زیرا که درود وقتی واجب گردد که نام پیغمبر شنود تا تعظیم نام پیغمبر کرده باشد و وجه
بشنیدن غیر نام پیغمبر علیه السلام درود فرستند که آن تعظیم غیر پیغمبر باشد و درود
فرستادن از برای تعظیم غیر پیغمبر روا نیست چنانکه شیخ در وقت کالا فروختن درود
فرستد آن نا رواست ❊ وَعِیسَى سَوْفَ یَأْتِی ثُمَّ یَتْوِی
لِدَجَّالٍ شَقِیٍّ ذِی خَبَالِ عیسی بن مریم نام پیغمبر است اتوی هلاک را گویند
شقی بدبخت را گویند خبال تباه کار را گویند یعنی از دانا باشند که متی عیسی علیه السلام در
آخر زمان از آسمان فرود آید و دجال بدبخت دروغگوی را هلاک کند یعنی بکشد.
دین محمد را درست کند و چون متی عیسی فرود آید کار شریعت محمد خواهد کرد و همچو عالم
باشد از علما و امت او و در مذهب امام اعظم رضی الله عنه باشد و بر شریعت خود عمل نخواهد
کرد زیرا که منسوخ شده است شریعت او ❊ کَرَامَاتُ الْوَلِیِّ بِدَارِ دُنْیَا
لَهَا کَوْنٌ فَهُمْ أَهْلُ النَّوَالِ اگر چیزی بر خلاف عادت از دعاء
کسی پیدا شود اگر آن کس پیغمبر بود آن چیز را معجزه میگفتند و اگر آن کس از اولیا باشد پس
آن چیز را کرامت میگویند و اگر آن کس مبتدع بود و یا کافر بود آن را استدراج گویند یعنی
دوری از حق و در لغت کرامات ظهور را گویند نوال سخاوت و بخشش را گویند یعنی
اولیا را کرامت در جهان میشود از آنکه ایشان را مرتبه بخشیده است در تمهید ابو شکور
سلمی آورده که اولیا آن باشند که گناه کبیره نکرده اند و اگر کبیره کنند از مرتبه ولایت

بیرون روند و در بزدوی آورده که اگر صغیره را بار ها کنند نیز از مرتبه عدالت بدر
روند و در تمهید آورده که یک گناه صغیره اگر بقصد نیت ادا کنند نیز چون گناه کبیره
باشد پس آن ناپکام اگر چیزی از کشف و کرامات اندرست او پیدا شود آنرا کرامت نگویند
بلکه گمراهی باشد در حق او و آنرا استدراج گویند چنانکه از دعا فرعون رود نیل
پیدا آمده آن کرامت او نبود بلکه گمراهی بود در شان او و ایضا پیشوایان
کفار را چون جوگیان وغیره کشف میبه آنرا استدراج گویند پس هر که مخالف شریعت
باشد در گفتار و کردار او و اگر چیزی از وی ظاهر شود آنرا کرامت نگویند و کرامت
نباید دانست بلکه استدراج باید دانست و معنی استدراج دوری از حق و نومیدی
از رحمت است وَلَمْ يَبْلُغْ وَلِيٌّ قَطُّ دَهْرًا نَبِيًّا اَوْ رَسُوْلًا فِي
انْتِحَالِ دهر زمانه را گویند انتحال عطا را گویند یعنی فاضل نبود و نباشد هیچ زمانه
از پیغمبران در مرتبه و عطا یعنی هیچ اولیاء مرتبه نبی نیافته تا اگر کسی گمان کند که فلان
اولیاء از پیغمبران افضل باشد در مرتبه کافر گردد چنانچه جهال گویند که ما در خلوت
می نشینیم و ذات خدای را می بینیم و مهتر موسی صفات خدائی دیده بود پس فضل و عطاء الله
تعالی در حق ما از مهتر موسی بهتر آمد باین یقین کافر گردند زیرا که فضل الله تعالی
در حق انبیا اکثر است از فضل در حق اولیاء و دیگر آنکه ذات خدای تعالی را در دنیا
دیدن روا نیست وَلِلصِّدِّيْقِ رُجْحَانٌ وَفَضْلٌ عَلَى الْاَصْحَابِ
مِنْ غَيْرِ احْتِمَالِ رجحان فضل را جلی پیدا را گویند احتمال شک را گویند
یعنی مر ابوبکر صدیق را فضیلت است پیدا بر همه یاران رسول الله بی شک و در تمهید
آورده است که بعد از پیغمبران و فرشتگان ابوبکر صدیق را فضیلت است بر همه خلایق و
بر یاران رسول الله صلی الله علیه و سلم چون عمر فاروق و عثمان ذو النورین و علی مرتضی

و بر اهل بیت رسول الله و بر همه یاران رسول الله بعده فاروق را فضیلت
هست بر عثمان ذی النورین و بر علی و بر همه اهل بیت و بر همه یاران
رسول الله و بر همه خلایق بعده عثمان ذی النورین را فضیلت هست
بر علی مرتضی و بر همه اهل بیت و بر همه یاران همین ترتیب باید نگاه داشت
تا اگر شخصی ازین چهار را بمراتب شناسد اما علی را دوست تر دارد او را
تفضیلی باشد و در رسالهٔ رد روافض آورده است که مردی که مرد سفیان
ثوری را گفت که من علی را از دو سه یار دیگر افضل تر میدانم اما شیخین را
دوست تر میدارم سفیان گفت تو مرد رافضی صدیق را بدان سبب صدیق گویند که چون یاران
دیگر مسلمان شوند از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم معجزه طلب کرد ایمان آورد ازان سبب او را
صدیق میگویند وَلِلْفَارُوْقِ رُجْحَانٌ وَفَضْلٌ عَلَى الْعُثْمَانِ
ذِى النُّوْرَيْنِ عَالِيْ یعنی بعد از ابوبکر صدیق امیر المومنین عمر را فضیلت است بر
عثمان که شوهر دو نور است و فضیلت او بیشتر است بر عثمان و بر همه یاران رسول صلی الله
علیه وسلم و فاروق را ازان فاروق گویند که چون او مسلمان شده بود مسلمانان
با کافران یکی بودند و مسلمانان را قوة نبود که کافران را از خود جدا میکردند و در آن
زمان که امیر المومنین عمر ایمان آورد در همان ساعت تیغ برهنه گرفته با کفار جنگ آغاز
کرد و کفار را از مکه بیرون بعده روز بروز اسلام قوت می یافت و کفر شکست تا
امروز همچنان است او فرق کننده شد میان کفر و اسلام وَذُو النُّوْرَيْنِ
حَقًّا كَانَ خَيْرًا مِنَ الْكِرَامِ فِيْ صَفِّ الْقِتَالِ ذو النورین عثمان را
گویند و او را ازان ذو النورین گویند که دو دختر رسول الله یافته بود بنکاح شرعی یک
رقیه و دوم ام کلثوم نام بود رقیه وفات یافت ام کلثوم بنکاح شرعی در آورد

وچون ام کلثوم وفات یافت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت که اگر دختر
دیگر بودی آنرا نیز بنکاح شما در می آوردم کرار مرتضی را گویند پیغمبر عثمان ذو النورین
حق است در مرتبه و فضیلت بود بهتر از مرتضی علی در جنگ که قرآن یعنی بعد از عمر فاروق
رضی الله عنه امیر المومنین عثمان را فضیلت است بر مرتضی علی در مرتبه دین و در مرتبه
دنیا و در جنگ کفار یعنی در جنگ ... عثمان رضی الله عنه بهتر بود در دلاوری و ظفر
از مرتضی علی پس معلوم شد که آنچه در بعضی جایها جنگنامه یافته شود و در آن بیشتر
از دلاوری مرتضی علی نوشته اند آن تصانیف نوشته روافض اند بدلیل آنکه
خلفاء راشدین را فضیلت در مرتبه ها از جانب الله تعالی بوده در مرتبه دنیا و هم در
مرتبه دین چنانکه علم و هم در دنیا بیشتر در دلاوری و یا پادشاهی و غیر ذلک بالای
یکدیگر بوده الحال دوستی ایشان هم بهمان ترتیب نگاه می باید داشت بدین
زبان تا اگر کسی گوید که من سه یار دیگر را بترتیب قبول دارم و لیکن محبت من بمرتضی
بیشتر است از آنکه پدر من و یا استاد من است و یا پیشوای منست این کس از روافض
باشد فَلِلکُلِّ اَهلِ فَضلٍ بَعدَ هٰذَا عَلَی الاَغیَارِ طُرًّا
تُبَالِ کرار نام مرتضی است و کرار آن گویند که بارها در جنگ درآید یعنی مرتضی علی را
رضی الله عنه فضیلت است بعد از سه یار دیگر بر همه یاران دیگر رسول الله صلی الله علیه وسلم
و درین سخن باید که شک نکنی مذهب اهل سنت و جماعت آنست که چهار یار پیغمبر
صلی الله علیه وسلم را فضیلت است بهمین ترتیب باید دوست داشت اما روافض میگویند
که خلیفه پیغمبر صلی الله علیه مرتضی و فاطمه و حسن و حسین اند ایشان را فضیلت است بر سه
یار دیگر و ایشان را دوست باید داشت این سخن روافض مردود است ملک در تیسیر الاحکام
آورده است که دوست داشتن اهل بیت را بیشتر از خلفاء ثلثه کفر باشد و در تمهید

ابو شکور

ابو شکور سلمی آورده است که روافض در آیت کلام الله که فرمایش شده اند و نیز لفظ پنج تن
پاک و لفظ دوازده امام از قول روافض است و همچنین لفظ چهارده معصوم پاک و پنج
فرقه و ده گیسوی از کلمات روافض است زیرا که این لفظها در آیه قرآن و حدیث
پیغمبر صلی الله علیه وسلم و در آثار اصحاب رسول الله و در روایت ائمه دین نیامده
بلکه روافض از خود این لفظها را پیدا کرده اند وَلِلصِّدِّيقَةِ الرُّجْحَانُ
فَاسْمَعْ عَلَى الزَّهْرَاءِ فِي بَعْضِ الْخِصَالِ صدیقه بی بی عائشه را گویند
که دختر ابو بکر بود منکوحه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بود و زهرا بی بی فاطمه را گویند یعنی صدیقه
عائشه صدیقه را فضیلت است بر بی بی فاطمه زهرا در بعضی خصلتها و مراد از بعضی
خصلتها آنکه اگر فضیلت از روی نسب بود پس فضیلت مر بی بی فاطمه را بودی هم بر
بی بی عائشه و هم بر خلفاء الراشدین ولیکن چون فضیلت از روی نسب نیست بلکه
از روی مرتبه دین است پس فضیلت مر خلفاء الراشدین را است بر اهل بیت و ایضاً
فضیلت مر بی بی عائشه را است بر بی بی فاطمه زیرا که عائشه را سینه علم ظاهر و باطن بود
و فضیلت علم بالاتر است از فضیلت نسب و در کتب عقاید آورده که یکی از صفات گروه
که اهل بدعت اند یکی آنست که بنسب غره شوند و عمل را پس پشت انداختند و در آیت آمده
که حق تعالی را نسب کار نیست بلکه بعمل صالح کار است کقوله تعالی فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ
فَلَا أَنسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ و روافض میگویند که فاطمه
افضل است از عائشه این قول ایشان باطل است باید دانست که بی بی عائشه رضی الله
عنها شش ساله بود پیغمبر او را خواست که نکاح کرد و نه ساله بود که او را بخانه بردند
و هژده ساله بود که بیوه شد پس آنچه بعضی جهال گویند که بی بی عائشه منکوحه مرتضی علی
بود و شیر خود بمرتضی داده پس بر مرتضی حرام شده بعده پیغمبر علیه السلام او را نکاح خود

درآورده این یقین کفر تمام است و دروغ ساخته روافض است که در حق بی بی عائشه
تهمت گفته اند بر آنکه بسبب شیر خوردن وقتی حرام باشد که طفل سی ماه باشد و یا
کم سی ماهی آن هنگام اگر شیر آدمی بخورد حرام میشود اما اگر طفل از سی ماهی یک روز
درگذشته باشد آن هنگام اگر تمام روز شیر زن بخورد حرام نمی شود و این در کتاب فقه کار
مشهور است پس آنچه در حق بی بی عائشه روافض تهمت گفته اند اگر چنان بودی
بسبب شیر خوردن بر مرتضی حرام نه شدی پس معلوم شد که در اینجا محض گفته اند اما دروغ
پنهان نمیشود و باید دانست که هیچ زنی از زنان پیغمبر نکاح نکرده بودند و باید دانست
که نکاح در میان دو عید جائز است زیرا که بی بی عائشه را در میان دو عید نکاح
کرده بودند و اینها که نکاح میان دو عید منع میکنند مذهب روافض است
وَلَمْ يَلْعَنْ يَزِيدًا بَعْدَ مَوْتٍ سِوَى الْمِكْثَارِ فِي الْإِغْرَاءِ غَالِ
لعنت دور گردانیدن را گویند از رحمت الله تعالی مکثار شخص بسیار گوی را گویند اغراء
حریص گردانیدن باشد کسی که بر حریص غال مبالغت کننده یعنی لعنت نکرده یزید را
هیچ از اهل سنت و جماعت مگر شخصی که بسیار گوی باشد و از سبب بسیار گوی خلش
مبالغه کننده باشد در حریص در گردانیدن مردم را بر لعنت گفتن یعنی لعنت
نکرده یزید را بعد از مردن او هیچ یکی از اصحاب رسول الله علیه السلام و نه امامان
دین مگر آنها که بسیار گوی بودند در میان یکدیگر می آموزانیدند که لعنت یزید را
میگوئید اما قول اهل سنت و جماعت آنست که لعنت بغیر از کافر بر مسلمانان زیاده است
پس یزید کافر نبود بلکه مسلمان سنی بود و بگناه کردن کافر نشده و در تمهید آورده است
قاتل حسین را کافر نباید گفت قاتل حسین شمر نام بود از آنکه بگناه کردن کسی کافر نبود
مگر گناه را حلال داند و آنچه بعضی روافض نوشته اند که یزید خلیفه نه رسول علیه السلام را

زنده کرده سر برینه سوار کرد و سر حسین را در چوگان در آورده وغیره ذلک هم
دروغ محض است زیرا که یزید دو ارده نفر را از سرداران لشکر به تکثرت بقصاص
حسین رضی الله عنه و گفت که من فرموده بودم که در آگرفته پیش من بیارید شما کشته
بودید که او را کشید وَاِیْمَانُ الْمُقَلِّدِ ذُوْ اعْتِبَارٍ لِاَنْوَاعٍ
اَلدَّلَائِلِ کَالنِّصَالِ تقلید آن را گویند شخصی بیروی کسی را در گفتار و کردار
بی طلب کردن دلیل و مُقَلِّدْ پیروی کننده را گویند نصیل پیکان را گویند و مراد از نصل
اینجا آلت بریدن است چون تیر و کارد و تیغ و نیزه یعنی ایمان مقلد نزدیک اکثر
اماما ن پسندیده است و درست بوده ایمان مقلد دلیلها روشن آمده که آن
دلیلها روشنی خود همچون تیغ بران اند یعنی ایمان بر دو نوع است یکی ایمان
مدلل و دوم ایمان مقلد ایمان مدلل آنست که ثبوت هستی خدا تعالی و یکتایی
خدای تعالی و ثبوت نبوت هر پیغمبر را و حشر نشر این اجساد را وغیره ذلک که
تعلق باعتقاد دارد همه را بدلیل بداند و دلیل آنرا معلوم خود کند و یقین کند
که این همه حق است و راست است این ایمان با تفاق امامان درست است اما در ایمان
مقلد اختلاف است بعضی گفته اند درست است و بعضی گفته اند که درست نیست ایمان
مقلد آنست که خدا تعالی و یکتایی او را و ثبوت نبوت هر پیغمبران را وغیره ذلک
و مسائل اعتقاد را بدلیل نداند بلکه آنچه عالمی یا کسی دیگر او را بگوید آنرا باور کند
همچنان که عوام این زمانه پس این ایمان نزدیک بعضی امامان مقبول نیست از آنکه
اگر گاهی شیطان او را وسوسه کند یا شخص گمراه او را سخنها باطل بیاموزاند قید
حال از آن اعتقاد و باور بگردد کافر شود و مومن مدلل بوسوسه شیطان و سخنها
باطل گمراه و بیراه نشود لعوذ بالله تعالی امادر روایتها صحیح آنست ایمان مقلد

معقول است تا آن هنگام که از آن باور خود نگشته است و اگر از آن باور خود بگردد کافر
گردد نعوذ بالله منها تقلید بر چهار نوع است اول تقلید امت مر پیغمبران را این
تقلید درست است دوم تقلید عالمی عالم دیگر را که در علم ازو کامل‌تر باشد و در پرهیزگاری
ازو قوی‌تر باشد این نیز درست است سوم تقلید عوام علماء پرهیزگار است این نیز درست است
اما تقلید علماء ناپرهیزگار درست نیست چهارم تقلید فرزندان را و یا تقلید خوردان
کلانان را این تقلید درست نیست مگر آنکه پدران و کلان اهل سنت و جماعت باشند
زیرا که کفار کافران است که تقلید مینمایند پدران خود را اگرچه اهل سنت و جماعت باشند
پس این تقلید کفر است اگر شخصی مسائل اعتقاد را بدلیل بداند و دلیل آنها را
مداوم خود کند اما در دل یقین آنها را استوار نکند و آنکس مسلمان نباشد زیرا که
ایمان قبول کردن احکام الله تعالی را گویند و گرویدن را گویند نه از نفس دانستن را چنانکه
فرعون دانست و یقین نکرد مسلمان نشد وَمَا عَلَی الَّذِي عَقَلَ
بِجُمْلَةِ مَخَارِقِ الْأَسَافِلِ وَالْأَعَالِي خلاق آفریننده را گویند مراد اسافل
این عالم اربع عناصر است چون خاک و باد و آب و آتش و مراد از عالی اینجا افلاک است
و زمینها تا بعرش یعنی عذر نیست مر خداوند عقل را که نداند پیدا کننده عناصر را
و افلاک را یعنی خداوند عقل را هیچ عذر نیست که خداوند خود را نشناسد و به سبب آن عذر
از عذاب خدای خود خلاص یابد بلکه هر که را الله تعالی عقل بخشیده است او را البته باید
که خدای خود را بشناسد تا بعذاب هر دو جهان مبتلا نگردد ایضاً هیچ کس را این عذر
فردا قیامت قبول نخواهد کرد که تا بگوید یا رب من ایمان و احسان و عمل صالح
بجای نیاوردیم اگر میدانستم که این نیک است و این بدی است اما ندانستم از آن
سبب نکردیم این نوع عذر را الله تعالی قبول نخواهد کرد زیرا که الله تعالی در قرآن

خود فرموده که من پیغمبران کیلئ فرستادیم تا بعد از پیغمبران هیچ یکی را عذری نماند
پس چون پیغمبران آمده و از جانب حق تعالی کتابها آورده و در هر زمانه بر جای پیغمبران
علماء نشسته تا روز پیروز را از احکام قرآنی خبر رسانیده که حکم دین و دنیا چه است
و چنین است این نظام هیچکس را عذری نباشد که من ندانستم زیرا که اگر این کس
طلب میکردی دانستی وَمَا اِيمَانُ شَخْصٍ حَالَ بَاسٍ بِمَقْبُولٍ
لِفَقْدِ الْاِمْتِثَالِ باس عذاب و شدت را گویند و مراد از حال باس هاء اینجا
حالتی دیدن سختی عذاب خدا را گویند زیرا که هر آفریده از نزع ارواح جای خود را
در دوزخ می بینند و مراد از امتثال اینجای اختیار است یعنی مقبول نیست ایمان
هیچ یکی در زمانه دیدن عذاب خدا تعالی را ازین جهته که در آن حالت او را اختیار
نباشد یعنی چون بنده در وقت مردن از آشنائی مردم بگذرد بیخودی می کرد و جان
کندن غلبه کند آن عذابها خدای تعالی را خواهد دید پس اگر بنده کافر باشد
و در آن زمان ایمان آرد آن ایمان او مقبول نخواهد شد شرط در ایمان آنست که
باختیار خود آورده شود پس در آن ساعت او را اختیار نماند و اگر این بنده گناه گار
باشد و در آن زمان از گناه توبه کند آن توبه را الله تعالی اگر خواهد رد کند
آنکه بعض عوام در وقت مرگ میگویند که جان و چنین چیز را بدم بدان غرور در زبان
خوب نیست بلکه کفر است زیرا که ایمن شدن از عذاب خدای تعالی بنفس نزع ارواح
کفر یا باشد زیرا که در آن حالت شیطان از ظلمات خود چون حور و قصور و
براق و یا چون پیر و استاد و یا محب و یا مادر و پدر می نماید همچنین اگر در آن حالت
سر را ببیند چون آتش و مار و کژدم و غیر ذلک سبب آن معاینه نومید شدن از -
رحمت الله تعالی نیز کفر است زیرا که آن نیز از ظلمات شیطان خالی نیست و این

وقتی است که بنده بنور این مردم آشنائی داشته باشد ولیکن چون از آشنائی
این مردم برود و بیهوش شود آن هنگام معاینه او حقانی باشد اما در آن حالت
گرویدنی نباید کرد اگرچه ملک الموت با و بدرستی پیش آید

وَمَا اَفْعَالُ خَيْرٍ فِيْ حِسَابٍ مِنَ الْاِيْمَانِ مَفْرُوْضِ الْوِصَالِ

ومراد از افعال خیر اینجا طاعت و عبادت است وصال پیوستن چیزی را گویند یعنی
نیستند عملهای نیک اندازه کرده شده و پیوستن ایشان در حساب ایمان بلکه ایمان
علاحده و عمل علاحده ایمان آنست که بگروی که خدای یکیست و محمد آخر زمان پیغمبر
بیشک است و آنچه محمد رسول الله از نزد خدای تعالی آورده همه حق است و راست است
این مقدار چون بزبان راند و بدل باور کند مسلمان گردد و از اهل ایمان باشد
و عمل چون نماز و روزه و حج و زکوة و غیر ذلک همه اعمال صالح اند پس اگر کسی ایمان
داشته باشد و عمل نکند و ترک کردن عمل گناه داند آنکس مومن باشد ولیکن عاصی
اگر عمل نکند و بگوید که در عمل چه حاصل است و از عمل منکر شود کافر گردد و اگر شخصی همه
اعمال نیک بکند و از همه اعمال بد دور آید و لیکن ایمان را منکر شود آنکس نیز کافر گردد
و اگر شخصی همه ایمان داشته باشد و همه اعمال بجای آورده باشد آن هنگام مومن متقی
و خدای ترس لایق بهشت باشد وَلَا يُقْضٰى بِكُفْرٍ وَارْتِدَادٍ
بِعُهْرٍ اَوْ بِقَتْلٍ وَاخْتِزَالٍ قضا حکم کردن را گویند ارتداد کفر بعد از
ایمان را گویند عهر زنا را گویند اختزال بریدن راه را گویند و مراد از بریدن
اینجا بریدن راه است یعنی راه زنی است یعنی حکم نباید کرد بر مومن که فلان مومن
کافر شود یا فلان مومن مرتد شد سبب آنکه مومنی زنا کند و یا خون و یا راه مسلمانان
نزند زیرا که سبب گناه کافر نمیشود مگر آنکه گناه را حلال داند نعوذ بالله منها

مرا

وَمَنْ يَنْوِ ارْتِدَادًا بَعْدَ دَهْرٍ   يَصِرْ عَنْ دِينِ حَقٍّ ذَا انْسِلَالِ

ارتداد آنرا گویند که بعد از ایمان کسی کافر شود و هر آنکه را گویند ذا الانسلال بیرون آمده را
گویند یعنی اگر کسی نیت کند که بعد از چند مدت و یا بعد از چند سال و یا بعد از زمانهاء
بسیار کافر مرتد خواهم شد پس مرتد گردد کافر میشود در حال و بیرون آید از دین
حق بمجرد نیت چنانچه بعض عوام بر زبان می رانند که اگر تا فلان وقت ماندهام
در دنیا چنان و چنین بد خواهم کرد عاصی گردد و یا که مرتد خواهم شد باین لفظ کافر گردد بعض
عوام میگویند که کاشکی من پیش ازین کافری بودیم تا الحال مسلمان میشوم باین لفظ
نیز کافر میشوند   وَلَفْظُ الْكُفْرِ مِنْ غَيْرِ اعْتِقَادٍ   بِطَوْعٍ رَدُّ دِ
يْنٍ بِاغْتِفَالِ   ولفظ سخن را گویند و اعتقاد دستواری را گویند یعنی اگر شخص
کلمه کفر بر زبان راند باختیار خود اگرچه نداند که باین لفظ مسلمان کافر میشود پس گوینده
این سخن کافر میگردد اگرچه بغفلت و تغافل این سخن از ان کس صادر شود یعنی اگر لفظ
بر زبان راند اگرچه در دل آن سخن را قبول نکنند ولیکن بگوش خود بگوید مرتد میگردد
اگرچه نداند که این کفر است نیز کافر میگردد و درین زمان اکثر مردم بسیار بی
گوی لفظ کفر خویش خبر ندارند پس در زمان جان کندن خبر خواهد یافت که کافریم و ایمان
بر باد داده بودیم و باخبر نشودیم و بی ایمان بخواهد رفت و در تمهید ابو شکور
سلمی آورده که این مردم را شاید که هر روز چند بار بگویند اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَعُوْذُ بِكَ مِنْ
اَنْ اُشْرِكَ بِكَ شَيْئًا وَّاَنَا اَعْلَمُ وَاَسْتَغْفِرُكَ لِمَا لَا اَعْلَمُ بِهٖ تُبْتُ عَنْهُ وَاَقُوْلُ
لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰهِ تا ایمان ایشان بسلامت ماند و اگر بعربی فهم ندارد بزبان
خود بگوید هر زبانی که داشته باشد خواه فارسی خواه هندی خواه افغانی خواه ترکی
فارسی معنی وی چنانست که بگوید توبه کردم و پشیمان شدیم از جمله گناهان دانسته و

نادانسته و از جمله کفرها دانسته و نادانسته بیهوده کلمهٔ کفر بر زبان راند و از سر مسلمان شود پس آن کفر وی که بنا دلیل و غافلی و غلط گفته بود نا چیز خواهد شد اگر کافران مسلمان را گرفته‌اند و جبر کردند که سخن کفر را بشنید بگوئید و الا ترا بکشیم باید که آن مسلمان دل خود در اقرار بدارد و لفظ کفر بگوید کافر نخواهد شد

وَلَا يُحْكَمْ بِكُفْرٍ حَالَ سُكْرٍ بِمَا يَهْذِي وَيَلْغُو بِارْتِجَالِ

یهذی و یلغو یعنی باطل گوید ارتجال نو و سخن گفتن کسی را یعنی حکم نمی توان کرد بکافر شدن مست سبب آنچه مست بیهوده گوید و مسخره کند در حال او را کافر نتوان گفت و مست آنرا گویند که خمر خورده باشد و مست شده باشد پس سبب مستی اگر کلمات کفر بگوید او را کافر نمیتوان گفت زیرا که بیهوش شود و باز آن کلمات ابر زبان راند آن زمان کافر شود اگر بعد از آن کلمات کفر منکر شود کافر نشود اگر مست در حال مستی زن خود را طلاق بگوید زن او را طلاق خواهد شد

وَمَا الْمَعْدُومُ مَرْئِيًّا وَشَيْئًا لِفِقْهٍ لَاحَ فِي يُمْنِ الْهِلَالِ

فقه در لغت فهم را گویند و مراد از فقه اینجا دلیل است لاح ای ظاهر است یمن برکت را گویند هلال ماه نو را گویند یعنی این چیزها که از نیست مطلق پیدا میکردند آن نیست هیچ چیزی نیست که وجود داشته باشد و در نظر در آید و این سخن ثابت شده است بدلیل که ظاهر و روشن است همچنانکه ماه نو در برکت خود ظاهر و روشن می باشد و پنهان نمیکرد و بر هیچکس پوشیده نماند پس همچنان این دلیل پوشیده نیست و یا اگر آن در برکت روشنی خود روشن همچون ماه نو یعنی الله تعالی که این مخلوقات را راست میکرد و در اول چیزی نبود که از آن گرفت و این پیدا کرد بلکه نیست مطلق بود و آنچه در تفسیرها می آرد که در پی بود حق تعالی بنظر هیبت در روی دید بگداخت و آب شد از دود او آسمانها شدند

و در ذکر آب و دریا و زمینها از مسئله است و لیکن آن در از کجا پیدا کرد پس معلوم شد
که از هیچ پیدا کرد بمجرد گفتن کن دریا پیدا شد و از آن زمینها شده اند الله اکبر را
گویند که از نیست مطلق هست پیدا کند وَهُوَ غَيْرُ الْمُكَوَّنِ لِاكَ شَيْئًا
مَعَ التَّكْوِينِ خَلْقُهُ وَلَا اسْتِحَالَ تکوین فعل باری تعالی را گویند و ایضاً
پیدا کردن الله تعالی را گویند و این صفات فعلیه باری تعالی است مکوّن پیدا شده را گویند
یعنی مکوّن با تکوین هر دو متغایرند و نه چون چیزند که عین یکدیگر باشند و علما هر دار
این عقیده را بکمال رسیدند تو یعنی تکوین و مکوّن هر دو یکی اند بلکه تکوین فعل خدای
است و فعل از فاعل جدا می باشد و مکوّن جمله مخلوق خدای است و مخلوق از خالق
جدا می باشد و ایضاً این معلوم شده است که چنانچه ذات الله تعالی قدیم است صفتهای
نیز قدیم اند پس تکوین صفت اوست قدیم است و مکوّن مخلوق اوست حادث
است یعنی نو پیدا است پس قدیم با حادث چگونه یکی باشد پس معلوم شد که آنچه بعضی
گمراهان میگویند ما کرده خدائیم پس این سخن ایشان کفر است زیرا که ما کرده خدائیم
بلکه کرده شده خدائیم و کرده شده از کرده جدا می باشد و خود را خدا گفتن کفر است
نعوذ بالله منها من ذلک وَفِي الْأَذْهَانِ حَقٌّ كَوْنُ جُزْءٍ
بِلَا وَصْفِ التَّجَزِّي يَا ابْنَ خَالِ ذهن یا گرفتن چیز را گویند و در دل
حق ثابت را گویند یعنی در عقل و فکر عاقل آن ثابت است بودن ذره چنانکه از آن
ذره یکی دو نمیشود و این سخن از برای آنست که الله تعالی در علم ذره ها پیدا کرده
و آن ذره ها ترکیب داده اجسام پیدا میکند پس اهل سنت جماعت میگویند که ترکیب اجسام
از ذره ها است و فلاسفه طایفه اند از گمراهان ایشان از ذره ها منکر اند ایشان
میگویند که ترکیب اجسام از هیولی است این قول ایشان کفر است و هیولی را بشتر

بیان خواهیم کرد ان شاء الله تعالی   وَفِی الْأَجْدَاثِ عَنْ تَوْحِیدِ رَبِّهِ
یُسْئَلُ کُلُّ شَخْصٍ بِالسُّؤَالِ اجداث قبرها را گویند و توحید یگانگی باری تعالی را
گویند و توحید ایمان را گویند یعنی در قبرها سوال از یگانگی پروردگار باشد و هر شخصی گرفتار
کرده خواهد شد به سوال پس هر که از سوال گور منکر گردد کافر گردد و در گور از سه چیز
سوال کنند اول پرسند که خدای تو کیست اگر بنده مومن باشد جواب خواهد گفت که خدای
من آنست که شما را آفریده است بعده پرسند که پیغمبر تو کیست بنده مومن جواب خواهد
گفت که پیغمبر من محمد آخر الزمان است بعده پرسند که دین تو چیست گوید که دین
من آنست که آنچه محمد آخر الزمان از نزد خدای تعالی آورده بود من آنرا قبول
کرده بودم این هنگام فرشتگان گویند که خواب کن چنانکه شخصی کدخدای خواب کند
پس بفراغت روح او را با آسمانها فرستند و گور او را روضه بهشت گردانند اگر
بنده کافر و مرتد باشد و ایمان نیاورده بمحمد آخر الزمان اقرار نکرده باشد یا شک
در دل او پیدا شود و از نفاق گوید که خدای من شما اید آن هنگام بگرزها
آتشین بر سرش زنند و بدوزخ فرستند روح او را و گور او را از حفرها
دوزخ کرده اند   وَلِلْکُفَّارِ وَالْفُسَّاقِ بَعْضًا عَذَابُ
الْقَبْرِ مِنْ سُوْءِ الْفِعَالِ کفار کافران را گویند فساق گناهکاران
را گویند یعنی مر کافران را و بعضی فاسقان را عذاب گور باشد از سبب بدی
ایشان پس عذاب گور مر کافران را لازم است در تمام ایام که در گور باشند تا برخیزند
بنده شدگی عذاب کنند اما در روز شب جمعه و عیدین و در تمام ماه رمضان
خلاص شوند از برکت این روز و چون این مدت بگذرد باز خدای تعالی عذاب
برایشان نهند و بعضی گناهکاران مسلمانان بعضی را الله تعالی بکرم خویش ببخشند

بر

بعضی را عذاب نهد و لیکن چون شب جمعه برسد عذاب را از ایشان بردارد و بار
بر ونهند تا بوقت زنده شدن و چون زنده شوند بعد از آن هر چه الله تعالی
بخواهد بکند تا او را اینجا نیز بکرم خویشتن ببخشد و یا بقدر گناه عذاب کند آنگاه
به بهشت فرستد و همچنین اگر بر شبی از جمعه شب عیدین بر کسی عذاب او بردارد
و همچنین اگر شب اول ماه رمضان برسد نیز عذاب او بردارد و پیغمبر فرموده است
که در گور کافرانرا بود و نه اثر بر مستند تا او را بکند و شبها زنند تا بوقت زنده شدن
و هر یکی آن اثر در سخن خباثت که اگر یک تیشه بر کوه های روی زمین زدی کوه ها
چون موم بگداختی   هر که از عذاب یا قتل مرده در گور و یا از ثواب یا فتن مرده
در گور منکر شود کافر گردد ارواح مسلمانان سه سال بعد از وفات بر عزیزان خود
می آیند ده سال هر صباح و هر پگاه می آیند و ده سال در شبهای جمعه می آیند
و ده سال دیگر در شبهای عیدین می آیند بعد از آن نمی آیند اگر اینجا کسی آب و
نان و فاتحه یاد دارد خشنود گردند   وَإِنَّ السُّحْتَ رِزْقٌ مِثْلُ
حِلٍّ وَإِنْ يَنْكُرْهُ عَالِي كُلَّ قَالِ [illegible] ست حرام را گویند و رزق آنرا گویند
که مردم بدان نفع گیرند مقال گفتن را گویند قال گوینده را گویند یعنی بدرستی که
حرام رزق است و در رزق بودن مانند حلال است اگر چه منکر باشد آنرا گویند که
گمراهان این نوع گفتن را گمراهان از رزق حرام منکر اند و بزعم ایشان اینست
که حرام رزق نیست و رزق این است آنرا گویند که در ملک کسی در آید بقضاء الهی
و حلال باشد و حرام چون بقضاء الهی و کیلالیت در ملک خود در نمی آید پس
رزق نباشد اما اهل سنت و جماعت بر آنند که رزق آنرا گویند که از حلق آدمی فرود
رود خواه حلال خواه حرام پس هر چه از حلق حرام فرو رفت رزق او شد دیگری

عذاب خواهد یافت چنانکه کسی که بخورد زهر رزق او باشد ولیکن هلاک شد

حِسَابُ النَّاسِ بَعْدَ الْبَعْثِ حَقٌّ فَكُونُوا بِالتَّحَرُّزِ عَنْ وَبَالٍ

یعنی زنده شده را گویند پس از مرده حرز جای پناه را گویند وبال گناه را گویند

یعنی حساب کردن خدای تعالی فردا قیامت با مردمان حق است پس باشید

احتراز کننده گان و پناه جوینده گان از گناه کردن یعنی حرام را بدره حصه

باشد وار آن عذاب دهد و دره چهلم حصه از دانه خشخاش باشد و صد یا ذره حصه

ر دانه جو باشد اگر این مقدار حرام را کسی حلال داند کافر گردد و اگر حلال نداند

بقدر آن عذاب شود انگاه به بهشت رود بگفته حبه حلال نیز حساب خواهد کرد که

این رزق حلال را که من شمار رسانیده بودم شکر نعمت من بجای آوردید یا نه

وقوت این حلال را بطاعت خرج کردید و یا بگناه و بدعت خرج کردید و حبه چهل

و هشتم حصه درهم باشد نقل است که چهار چیز را حساب بغایت دشوار باشد

یکی آنکه شخصی بیش درست باشد و و شمع نوشته باشد و دویم آنکه بر سایه

خوابیده سیوم آنکه آب سرد را [illegible] چهارم نان گندم را و در چیز است اگر شخصی

سیوم حصه درهم نان از کسی ترود و تعدی گرفته باشد فردا قیامت مقدار بالفد

نماز مقبول درگاه از ظالم گرفته شود بمظلوم داده شود و اگر این مقدار نماز ها

نوشته باشد گناهان مظلوم را نیز بر ظالم نهند و از برای آن مظلوم ظالم را

عقاب کنند وَتُعْطَى الْكُتُبُ بَعْضًا نَحْوَ يُمْنَى وَبَعْضًا نَحْوَ

ظَهْرٍ وَالشِّمَالِ کتب نوشتهای اعمال بندگان را گویند که در آن نیکیها

بندگان نوشته باشد یعنی فردا قیامت داده شود نوشتهای بعضی بندگان را بدست

راست و بعضی را بدست چپ از دست چپ را شکسته بپس پشت آورده باشند پس مومن

صالح را بدست راست بدهند که تا جمله اعمال نیک و بد و گناهان صغیره و کبیره را معلوم
همه کند چنان و چنین کرده بودی اگر نیک باشند شادان باشند و اگر بد باشند
غمناک باشند و کفار را بدست چپ بدهند در حالتی که گردنهای ایشان را شکسته
و رویهای ایشان را پس پشت آورده باشند که تا جمله اعمال بد خود را چون کفر و
الحاد و زندقه و سجده کردن مر غیر خدا را و سبک داشتن علما را خود بینند و همیشه
در غم باشند که بعد از آن هرگز شادی نه بینند ﴿وَحَقٌّ وَزْنُ الْأَعْمَالِ
وَجَرْيٌ عَلَى مَتْنِ الصِّرَاطِ بِلَا احْتِمَالِ﴾ وزن سنجیدن را گویند و مراد
از وزن اینجا میزان است و میزان ترازو را گویند صراط در لغت راه را گویند و مراد از
صراط اینجا پل است دراز کشیده بر روی دوزخ که باریکتر است از موی و تیزتر است
از تیغ که بگذرند از او بهشتیان و بلرزند قدمهای دوزخیان تا در دوزخ افتند
یعنی حق و راست باید دانست سنجیدن اعمال نیک و بد بندگان نیز در روز قیامت
و همچنین باید دانست بگذشتن مردمان بر پل صراط بی شک هر که نیکی از بدی زیاده
شود او را به بخشند و هر که را نیکی با بدی برابر شود او را به شفاعت شفیعان یا به کرم
خویش به بخشند و یا او را مدتی که خواهد حق تعالی باشد در اعراف نگاه دارد بعد از آن
به بهشت برد اگر شخصی حساب قیامت را ز حلال و حرام و یا خواندن نامه های اعمال را
و یا سنجیدن اعمال را به ترازو و یا گذشتن بر پل صراط را منکر شود کافر گردد
نقل است که بعضی مومنان صالح چنان از صراط بگذرند که نشوند که صراط و دوزخ کجا بودند
و بعضی چون شخصی سوار تیز رو بگذرند و بعضی چون شخصی که بار گران بر داشته باشند
بگذرند و همچنان هر شخصی باندازه اعمال خود خواهد رفت اما کسی که در گناه غرق
شود و یا کافر رفته اند اینها در دوزخ بمانند و پل صراط این است از موی باریکتر و از

تیغ و تیزو از شب تاریک تر از آب نرم تر باشد و لیکن گناهکاری که به ایمان
سلامت برده باشد هرچند که بسیار در دوزخ بماند عاقبت بیرون آید
به بهشت برسد اما کافران هرگز بیرون نخواهد آورد والله اعلم
وَمَرْجُوٌّ شَفَاعَةُ اَهْلِ خَيْرٍ لِاَصْحَابِ الْكَبَائِرِ كَالْجِبَالِ
کبایر گناه کبیره را گویند یعنی امید کرده شده است شفاعت
بزرگان چون پیغمبر و عالمان و شهیدان مر گناهکاران را اگرچه گناهان بزر
گ همچون کوهها کرده باشند و هر که از شفاعت منکر شود کافر گردد مسئله
شفاعت کودکان نابالغ ... است که مادران و پدران خود را از الله
تعالی بخواهد از دوزخ بیرون کنند مسئله آب چشم ریختن و گریه کردن در مردن
و فرزندان مباح است بلکه صواب است اما جامه پاره کردن و جزها پاره
پاره کردن این نوع معاملهای حرام است نقل است که چون بعضی گناهکاران در دوزخ
در افتند آتش دوزخ از هر جانب بر آن کس حمله کند اما فرشتگان مقداری آب را
بیارند و بر ایشان اندازند تا آتش نشاند و در گرد آن گناهکاران گویند این آب از
کجا بود فرشتگان گویند این آب چشمان شماست که در مردن فرزندان شما از چشمان
شما بیرون آمده بود اما الحال شما را بکار آمده معلوم است که هر آن گریه که مخالف شریعت
نباشد در آن باکی نیست هر زنی که در مردن اقربای خویش آواز بلند کند گریه و نوحه
نماید استخوان ... در میان دوزخ بر آن زن بگشاید و زنی نوحه گر را چون در گور نهند
روی او را از قبله گردانند وَلِلدَّعَوَاتِ تَاْثِيرٌ بَلِيغٌ وَقَدْ يَنْفِيهِ
اَصْحَابُ الضَّلَالِ یعنی تمام را گویند یعنی دعا کردن مومنان را تاثیر تمام است
و بعضی معتزلیان تاثیر دعا را ... منکرانند و تاثیر دعا قبول آمدن دعاء باشد

رایع

یعنی اگر مسلمانی در روزگار دنیاوی خود و یا در روزگار دنیاوی غیره خود و یا
از برای نفع و خیر مردم دعا بکند الله تعالی قبول میکند همچنین اگر از برای نفع خود
دین خود و یا نفع دین غیر خود دعا بکند الله تعالی قبول میکند پس دعا را تنبا که
ترک آوردن همچنین اگر مسلمان در حق مسلمانی مرده دعا بکند و یا خیر و صدقه بکند الله
تعالی ثواب دعا و آن صدقه را دو چندان کند تا همه عالم را باشد و هم مقدار آن
مرده را باشد اما گمراهان از قبول شدن دعا منکر اند و دعا نمیکنند و در حق مرده
خیر و صدقه را ثواب نمیدانند این یقین این ها مردود است   اگر کافری در دنیا و
دعا بکند دعا او مقبول شود چنانکه ابلیس دعا کرد که یا رب مرا عمر بسیار بده تا
روز قیامت این دعا او مقبول شد و چنانکه فرعون دعا کرد که یا رب دریا بهر اکن
رود نیل پیدا شد اگر شخصی در حق مرده کافری و بی ایمان و مرتد دعا کند و یا خیر
و صدقه بکند آن دعا مقبول نمیشود اگرچه آن اولیا و یا انبیا باشد چنانکه مصطفی
صلی الله علیه و سلم در حق ابو طالب دعا کرد مقبول نشد   وَدُنْيَانَا حَدِيثٌ
وَالْهَيُولَى عَدِيمُ الْكَوْنِ فَاسْمَعْ بِاعْتِزَالِ   مراد از حدیث اینجا
نوپیدا کرده شده است و هیولی بقول بعضی از گمراهان چیزی را گویند بعضی از او چیزها است
کرده شود اعتزال شادمانی کردن را گویند یعنی دنیا و آنچه در دنیا است همه نوپیدا
شده اند و قدیم نه اند پس بشنو این سخن را بگوش و فلاسفه طایفه اند از گمراهان
این ها گویند چنانچه حق تعالی قدیم است همچنان پاره گل نیز قدیم بود از آن گل حق
تعالی مخلوقات را پیدا کرده و آن گل را این ها هیولی گویند و این سخن ایشان
کفر است و ایشان کافر اند زیرا که قدیم در حقیقت الله تعالی است و غیر حق همه نوپیدا شده اند
این دنیا را الله تعالی از نیست مطلق پیدا کرده که هیچ نبود دیگر بکلمهٔ کن بیافرید

پس هر که غیر الله تعالی چیزی دیگر را قدیم داند کافر گردد والمحو والاء اشیائی
کثیرة وما المأمور فیه من الرجال مرتجا مرهای را گویند یعنی
مردن خلائق را سببهای بسیار است چنانکه هیچ کس را حساب آن ممکن نیست تا شمار کند
که سببهای مردن چند باشد ولیکن هر سببی که شخصی بمیرد اجل آنکس هر یکی باشد الا ... .
وما المقتول مقطوع کالاجل سوی من عند اصحاب الضلال
مقتول کشته شده را گویند اجل مهلت را گویند و مراد اینجا از مهلتی است که الله تعالی
زندگانی را مهلت کرده تا چون آن مهلت برسد آنگاه البته خواهد مرد یعنی هر که کشته
میشود از دست کسی اجل او بریده نشود یعنی آن مهلت را الله تعالی مقدار کرده است
کم نخواهد آمد بلکه او همان ساعت بمیرد و چون اجل شخصی برسد مقدار آنکه مو درهما
بردارد و نهد از آن پیش و پس روا نیست بلکه در آن ساعت البته خواهد مرد اما
همراهان میگویند اگر کشته شده از دست کسی کشته نشدی چندروز دیگر زیستی این
سخن ایشان کفر است چون اجل بریده نمیشود پس کشنده چرا لایق عذاب
میگردد که چون اجل یکی نهایت ... تعالی او را البته خواهد میراند ولیکن بر بنده
واجب نیست که چون اجل او رسید او را بکشد زیرا آنکه ملک خدائی را است و تصرف نیز خدای
راست در ملک خویش پس چون بنده فاعل مختار است و با اختیار خویش خون ناحق
کرده که کردن آن خون بر وی واجب نیست و نبود پس لایق عذاب میگردد و این بحث
ملحق ... والجنات والنیران کونا علیهما من الاحوال
خوال جنات بهشتیان را گویند و نیران آتشها را گویند کون هستی را گویند
خوال زمانه گذشته را گویند یعنی بهشتها را و دوزخها را وجود هست الحال موجودند
برای ایشان ساهای بسیار و بهشتهایی آن را خدای تعالی که دیگر شدانند که از کجا باز

بیدا شده اند خلاف هر کمراهانرا که این ن کویند بهشت و دوزخ بیدا نشده اند بلکه
بعد ازین بیدا خواهند شد واین سخن این لاکفرست زیرا که در آیت قرآن ایشانرا
بیدا شده کفته اند — وَمَا يَفْنَى الْجَحِيمُ وَمَا الْجِنَانُ وَمَا
أَهْلُوهُمَا أَهْلُ انْتِقَالٍ. جحیم دوزخ را کویند اهل کسان مرین را کرفیا
یعنی بعد از انکه بهشتی به بهشت و دوزخی بدوزخ روند نه بهشت فانی خواهد شد
ونه کسان ایشان یعنی آنچه دراین نا باشند از ایشان بدر کرده نشوند بلکه
بهشتی همیشه در بهشت باشند و دوزخی همیشه در دوزخ خلاف هر کمراهانرا آیت ن
کویند چون بهشتی به بهشت روند و دوزخی بدوزخ بعد از ان هم بهشت فانی خواهد
با اهل خویش و هم دوزخ فانی خواهد شد با اهل خویش واین سخن کفرست واین ن کافر
زیرا که در آیت هم برای بهشتیان و هم برای دوزخیان همیشگی آمده است و
ایشان از آیت منکر اند — نَحْنُ لِلْإِيمَانِ لَا يَبْقَى مُقِيمًا بِشُؤْمِ
الذَّنْبِ فِي دَارِ اشْتِعَالٍ مراد از اشتعال اینجا دوزخ است یعنی انکه
ایمان بسلامت با خود برده باشد بس همیشه نخواهد ماند در دوزخ بشومی کناه بس
بکناه کردن کسی کافر نمیشود و همیشه در دوزخ نخواهد ماند مکر آنکه کناه را حلال داشته
باشد و حلال داشتن کناه آنست که شخصی چون کناه کرده باشد و بکوید که حلال کرده ام
ویا بکوید که درین کناه پاکی نیست ویا بکوید که خدای این چیزها را برای ما آفریده است
این را بکنیم ویا بکناه تفاخر کند ویا بر ها یاد کند و خوشحال شود برآن ویا نزبان
این لفظها نکوید ولیکن در دل او بکذرد که خوب کردم ویا شخصی دیگر کناه بکند و
این شخص بران کناه او خوشحال شود و راضی شود بدین حیله معاملتها مسلمان
کافر میکردد نعوذ بالله منها در خبرست که بکناه کردن کسی کافر نشود ولیکن کزار

ورشت گناه کافر شود و خوارد رشتن گناه آنست که از گناه کردن توبه نکند و پشیمان نشود و از خدای نترسد پس گنهگاران این زمانه آنچنان اند که نه پشیمان شوند و نه از خدای ترسند و نه با خلاص توبه کنند عجب است اگر ایمان بسلامت برند بلکه اکثر اینچنان اند که گناه را حلال میدارند چنانکه اصیل فروختن و زنا کردن و خمر خوردن و ریش تراشیدن و غیر ذلک گناهان کبیره میکنند و حلال میدارند اینها کافر مطلق اند نماز جنازه برایشان نباید خواند مگر اینکه معلوم شود که توبه کرده مرده باشند آن هنگام نماز جنازه بیرو بگذارند لقد ألبست

للتوحيد نظماً يديع الشكل كالسحر الحلال توحید یکانگی

الله تعالی را گویند و نیز ایمان را گویند بدیع نو پیدا را گویند یعنی مصنف میگوید که تمام علم شناخت خدای تعالی و یکتایی او را منظم پوشیده گفتم و همچنین تمام علم ایمان را در قواعد شعر شاعری پوشید آوردم و آن علم ایمان را منتظم کرده ایم و تمام عقاید مسلمانی را منظم آوردم اما نظمی که در شکل خویش نو پیدا باشد پس غایت لطافت این شعر من همچون سحر حلال است یعنی شاعری اگر یک سخن را سخن دیگر پیوسته کند و موزون می آرد گویا که سحر میکند اما سحر با دیگر حرام اند و لیکن سحر شاعری حلال است کقول شاعر بامی هر سخن را سخن ختم کند قطره از خون جگرکم کند و نیز باید دانست که سجع موافقت بودن در کلمه و خیره را گویند و رود کلام یعنی کلام روان و منظوم یعنی کلام بند مر حرف سجع را در علم بدیع یازده نوع قرار داده اند از آن جمله یکی آنست که مصراع اول معلق باشد و در فهم کردن یعنی بدین معنی که ذکر کرده شود بر مصراع دوم و این نوع را التصریع التعلق میگویند مثل قول شاعری یا دل قلاصی باید از محنت آسانی اگر افکند بر حال من آن

سر سیمین بر نقطرها و در عرف این نوع را سحر حلال میگویند پس شاعر این کتاب
علیه الرحمة والغفران که برین سخن نیز اشارتی کرده باشد که این شعر بالکلیه
یا اکثر او موافق طریق سحر حلال است در قاعده شاعران به بعضی سحر کرده
ساحران کافر میشوند پس هر سحری که در آن بتن آدمی ضرر رسد مسلمانان را
باید که آن ساحر را بکشند خواه آن ساحر مرد باشد خواه زن چنانکه در دیارها
بعضی زنان مردی مردان بسته کنند باید کشت و اگر توبه کنند توبه ایشان قبول
باید کرد و اگر ساحری هر مثال ساحران فرعون سحر کنند چنانچه ایشان ریسمانها را مار و کژدم
کردند و خلق آنرا از خود دانستند پس کافر شوند باید کشت اما سحر حلال که را معلوم
نشده مومنی خدا ترس را باید که از نوع سحر دور باشند تا در کفر نیفتند و در خبر است
که هر که از برای محبت میان دو کس سحر کند کافر گردد نعوذ بالله منها

یُسَلِّی الْقَلْبَ کَالْبُشْرَی بِرَوْحٍ ... وَیُحْیِی الرُّوحَ کَالْمَاءِ الزُّلَالِ

و مراد از سلی اینجا بی غم کردانیدن است بشری مژده دادن را گویند روح راحت را گویند
زلال آب خوش را گویند یعنی این نظم را که در حق اعتقاد دین اسلام گفتم بی غم گرداند
دلهای مسلمانان اهل سنت و جماعت را چنانکه بی غم گرداند دلهای مردم مژده راحت
دادن و همچنان زنده میکند این نظم من خواننده این کتاب را اگر از اهل سنت و جماعت
باشد همچنانکه زنده میکند آب خوش هم گیاه ها و هم حیوانات را و مراد از زنده کردن
روح را اینجا فتح روح است زیرا که شخصی بی راحت اگرچه زنده باشد اما زندگانی را خود را
از مردن بدتر میداند اما شخصی که مرده اگر با راحت باشد گویا زنده است چنانکه در
آیتی قرآن آمده است که شهیدان را مرده نپندارید بلکه زنده دانید و مراد از آب
خوش آنست که اگر حیوانات آنرا بیابند بخوشی و رغبت میخورند و اگر بر گیاه برسد

آن گیاه تازه میگردد اما آب تلخ را اگر حیوان بیاید نمیخورد و اگر بگیاه برسد گیاه
می‌سوزد یعنی چون این کتاب را کسی بخواند و اعتقادهای اسلام را معلوم کند و از
احکام اسلام آگاه شود پس دل او خرم شود همچنین که شخصی را مژده داده شود راحت دل
او خرم میگردد و نیز این نظم زنده کند پس همچنان هر که این اعتقادها را معلوم خود کند
دل او راحت می‌یابد و بنیادهای مذهب کفر و الحاد در می‌افتد و از اعتقاد
بیرون رود — در حقیقت روح اختلاف بسیار است بعضی گویند که روح عرض است
یعنی او را وجودی نیست بلکه قائم بغیر است و آن غیر جسد است و بعضی گویند که
روح جسم صاف نورانی است و این قول اکثر علماء است اما اکثر اهل سنت و جماعت
گفته اند که حقیقت روح هیچ احدی را آگاهی نیست نه فرشتگان و نه پیغمبران را مگر
الله تعالی پس هر که در حقیقت روح سخن گوید با طلاق سخن حرام گفته باشد و از استحلال
حرام کفر باشد والله اعلم — نَخُوضُوا فِیهِ حِفظًا وَّ اِعتِقَادًا
تَنَالُوا جِنسَ اَصنَافِ الاٰمَالِ خوض در آمدن و در آب و در آمدن در
سخن و هوس سخن کردن بیایه اگویند نال رسیدن و یافتن را گویند منال عطاها و
بخشش ها را گویند یعنی پس چون این نظم من لطیف است دلها را خرم میگردانید پس در آئید
در سخن یعنی در کتاب نوی یاد گرفتن و اعتقاد کردن نظر کنید و جمله اهل اسلام در
صحبت این کتاب و در اعتقاد کردن عقاید این کتاب سخنان خود را یکدیگر بگوئید
و از یعنی اتفاق بکنید تا برسید بخشش و عطا گوناگون بیابید انواع بخششهای
حضرت بیچون یعنی اگر این کتاب را یاد کنید و عقاید این کتاب را درست کنید الله تعالی
بخششهای بی شمار رساند چنانکه در این جهان شما را با ایمان دارد و در آن
جهان شما را در بهشت در آرد و از شما راضی گردد — غرض از اعتقاد کردن است

کیا

که یاد کردن بی اعتقاد در کار نیست اگر شخصی همه عقاید اسلام یاد گیرد و جمله
علوم شرعی را با دلایل نقلی و عقلی دریابد و تمام قرآن بخواند اما حق ایدون عقاید
اسلام را در دل اعتقاد نکند مسلمان نگردد اگر شخصی دیگر از علوم هیچ نخوانده باشد
الا بزبان بگوید که قبول کردم دین مسلمانی با آنچه در دین است و بیزارم از کفر کافرین
و آنچه در دل است و در دل جمله عقاید اسلام را قبول کند مسلمان باشد پس باید که مسلمان
نسخه این کتاب را یاد کند و در دل اعتقاد کند تا مسلمان مطلق گردد و اگر یاد گرفتن
نتواند باید که جمله عقاید او را اعتقاد باور کند و از جمله عقاید کفر و الحاد و بدعت بیزار
گردد مسلمان گردد مسئله اگر شخصی همه اعتقاد و اسلام را قبول کند مگر یکی از آن منکر شود
کافر باشد مسئله اگر شخصی مسلمان باشد و همه عقاید اسلام را قبول کرده باشد و از
عقاید کفر منکر شود اما یک سخن کفر گفتن را روا داند کافر گردد و همچنین اگر یک
کار کافران کردن روا داند نیز کافر گردد همچنین اگر یک سخن کفر و یا کار را مسخری بکند
نیز کافر گردد متن یَکُونُوا عَوْنَ هٰذَا الْعَبْدِ دَهْرًا بِذِکْرِ الْخَیْرِ
فِی حَالِ ابْتِهَالِ مراد از عون اینجا معین است یعنی دهنده و مراد از هذا العبد گوینده
کننده این کتاب است ابتهال در مناجات زاری کردن بخدای تعالی این طایفه اهل سنت
و جماعت که معتقد این عقیده اند و در این کتاب من در آمده اند و عقاید او را یاد گرفته اید
و اعتقاد کرده اید میخواهم از شما این که یاری کنندگان باشید مرا به دعا نیک یاد کردن
در زمانی که به پروردگار خود مناجات و زاری میکرده باشید یعنی از شما التماس میخواهم
که مرا به دعا نیک یاد دارید زیرا که من شما را یاری کرده ام بدانکه عقاید اسلام را جملی
جمع گردانیده و نظم ساخته ام تا شما را در دین و دنیا بکار آید همچنین شارح این نظم
همان التماس کند از فایده برندگان این شرح تابنده که کار را الله تعالی در ره دو

جهان خجالت نرسد و گوهر ایمان را از خداع راه زنان شیاطین در امان دارد آلهی تعالی ما را و معتقدان و جمیع اهل سنت و جماعت را با ایمان دارد و با ایمان برد و لقای عزیز خویش مشرف گرداند آمین و رب العلمین ۝ لَعَلَّ اللّٰهُ يَعْفُوهُ بِفَضْلِهٖ وَيُعْطِيهِ السَّعَادَةَ فِي الْمَآلِ ۝ مآل جای بازگشت را گویند و مراد از مآل اینجا یا حالتی جان کندن است و یا روز قیامت زیرا که همه مردم را البته بازگشت بدین دو جایگاه خواهد بود سعادت نیکبختی را گویند و مراد از سعادت اینجا با ایمان رفتن است یعنی چون مومنان این بنده را بدعاء نیک یاد آرند شاید که الله تعالی این بنده را بیامرزد بفضل خویش و بدهد الله تعالی ایمان بنده را در وقت جان کندن یعنی ایمان زوال نکند و ثابت بدارد تا با ایمان بمیراند زیرا که هر که اهل سنت و جماعت باشد در ایمان البته است زیرا که ایمان اعتقاد کردن عقاید اسلام را میگویند پس اهل سنت و جماعت را چگونه ایمان نباشد و همچنین مسلمان نشاید گفت که خدایا ایمانم بده بلکه گوید خدایا ایمانم مستدام دار زیرا که اهل سنت و جماعت را البته ایمان می باشد و اگر مراد از سعادت بهشت باشد و مراد از مآل روز قیامت باشد پس معنی چنان میگردد که بدهد الله تعالی این بنده را بهشت در روز قیامت و غرض از اظهار این معنی ترکیب است و اگر نه هر کرا ایمان باشد او را البته بهشت می شود و هر کرا ایمان نباشد او را بهشت نمی باشد ۝ ایمان مجمل حق عوام این ایام آنکه خدای را یگانه پرستند و در شناخت او مخالف شریعت سخن نگویند و محمد نگویند و محمد را پیغمبر بر حق دانستند و دعوی کننده پیغمبری را بعد از محمد آخر الزمان کافر گویند و قرآن زبانی را حق دانند و مردی که مخالف پیغمبر آخر الزمان و مخالف قرآن باشد از آن بیزار گردند و زنده شدن جسد را

بعد از مردن حق دانند و بهشتی و دوزخ را حق دانند مسلمان گردند تا ما دامیکه افعال
و اقوال کفر از ایشان پیدا نشود و اگر افعال کفر پیدا شود کافر گردند **بیتین**

وَاِنَّ الدَّهرَ اَدعُوا کُنهُ وَسَعیِ ؛ لِمَن بِالخَیرِ یَومًا قَد دَعَا لِی
وَاَنِّی سَوفَ یَجزِی کُلَّ وَقتٍ ؛ وَاِن یَجزِی جَزَاءَ کُلِّ حَالٍ

کنه نهایت را گویند و سعی طاعت را گویند این مصنف علیه الرحمة میدرستی که من در زمانه
خویش دعاء نیک میکنم و آمرزش میخواهم کسیکه تمام بقدر طاعت خویش مر کسیرا که تمام عمر
خود مرا یکروز بدعاء نیک و دعاء ایمان و بدعاء وصل بهشت یاد کند این شرط اهل
اسلام است خواجه خوانندگان کتابرا باید که چون نام بزرگان شنوند بلفظه علیه الرحمة
و یا علیه الغفران و یا بلفظه دیگر او را دعا بکنند پس چون زمانه چنین است که مردم
فراموش دل اند و این اولی کم نگاه میدارند از آن مصنف در کتاب دعاء خود را
یاد کرد که خوانندها هرچند فراموش دل باشد مرا فراموش نکنند **مسئله** باید دانست که
جمله انبیاء بهشتی بودند و همچنین ده یار پیغمبر صلی الله علیه و سلم مطلق بهشتی بودند
چون ابوبکر صدیق دوم عمر فاروق سیوم عثمان ذو النورین چهارم علی مرتضی رضی الله عنه
پنجم سعد ششم سعید هفتم طلحه هشتم زبیر نهم ابو عبیده دهم عبد الرحمان
اما در شان اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و سلم نیز احادیث آمده و بیکس بعد
ازان هیچ یکی را روا نیست که تا شخصی را مطلق بهشتی یا مغفور گویند اگرچه از اولاد پیغمبر
صلی الله علیه و سلم باشد زیرا که از انبیاء و عشره مبشرین مطلق بهشتی کفتن
کسی را کفر باشد تا اگر شخصی امثال امام جعفر صادق و امام محمد باقر و یا امام علی اصغر
و امام شافعی و یا امام حسن بصری را و غیر ذلک از الاولیاء و دین مطلق بهشتی گوید کافر گردد زیرا که
در شان ایشان بعد از عشره مبشره آیت و حدیث نیامده و چون وحی منقطع آمد بعد

عربی ابیات این قصیده ...

شَکَوتُ اِلی وَکِیعٍ سُوءَ حِفظِی ؛ فَاَوصَانِی اِلی تَرکِ المَعَاصِی
وَاَنَّ العِلمَ فَضلٌ مِن اِلٰهٍ ؛ وَفَضلُ اللهِ لَا یُعطِی المَعَاصِی

از پیغمبر آخرالزمان هیچکس را بر غائبیات آگهی نیست که فلان شخصی به بهشت رفت و یا
بدوزخ چنانکه روزی بی بی عائشه صدیقه رضی الله عنها نزدیک مردن طفلی از اطفال
گفت که مرغکی بهشتی بود به بهشت رفت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بی بی
عائشه را ازین گواهی منع فرمود که از کجا میگوئید که به بهشت رفت وجود جبرائیل که
شما فرود نیامده باشد شما را چگونه از غیب آگهی شده که به بهشت رفت پس این
فرزند جائی که گواهی بی بی عائشه در حضور حضرت سرور کائنات روا نباشد گواهی
شخصی دیگر بعد از پیغمبر چگونه روا باشد الغرض چون بعد از آن انبیاء دیده از غیر
مبشره هیچ کس را گواهی بهشت مطلق نیامده بلکه هر کدام از اولیاء در حیرت اند بلکه از
عاقبت بی نیازی الله تعالی پیغمبران نیز در تحیر می بودند می بودند چنانچه گفته است
رباعی ما را ای دل تا کی مغفولی و بو العجبی ، از ما چه نشان عاقبت طلبی سرگشته بود
حیران و بی چاره بهشتی ، در وادی لا ادری ما یفعل بی ، پس از آن سبب مصنف
در آخر کتاب خود زاری بسیار می نماید و از هر کدام مسلمانان یاری میخواهد الله تعالی
آمرزیده دارد مصنف را و شارح و خواننده را و شنونده را و یاد کننده را و جمله مومنین
و مؤمنات را بحرمت محمد آخرالزمان صلی الله علیه وسلم تمت تمام شد شرح امالی از
تعاریر مخدوم سنکهاری قدس الله سره العزیز که موافق هست بحر الدال را و آن نیز
شرحی است در امالی چون بیشتر ازین مضمون شرحی افتاده بود اما بعضی الفاظ
مناسب در آن مسطور و مذکور بوده المتون از آن عدول نموده بعبارت دیگر
آورد اللهم اغفر لمؤلفه و لکاتبه و لوالدیه و احسن الیهما و الیه و الیه المستعان و الیه
المصیر اللهم لا تجعلنا محرومین لمغفرتو برحمتک یا ارحم الراحمین